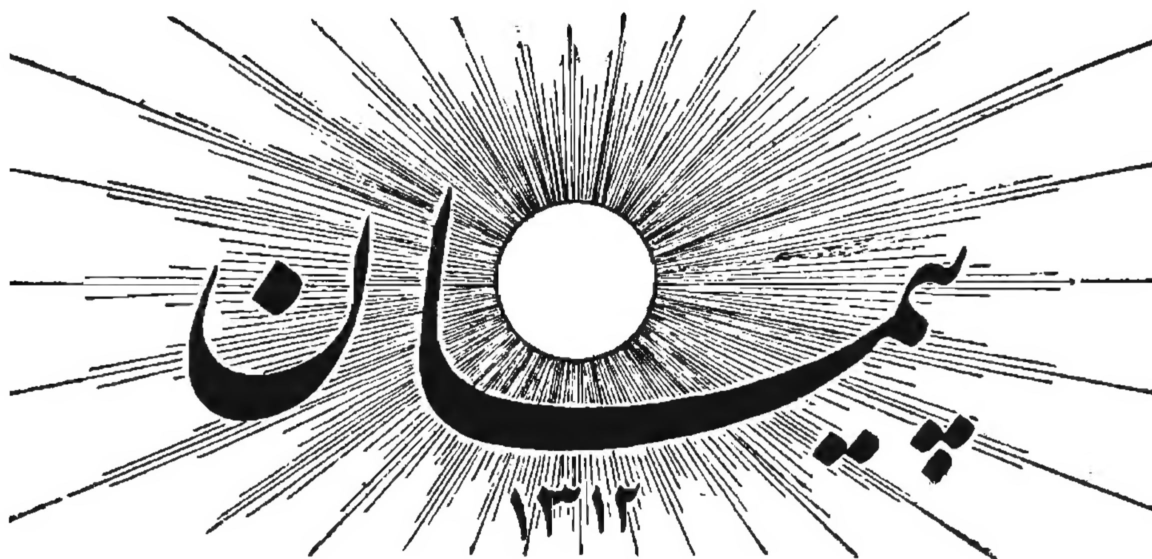

پیمان
پیمان سال ششم
شماره دوم



سال ششم　　اردیبهشت ۱۳۱۹　　شماره دوم

دارنده

کسروی تبریزی

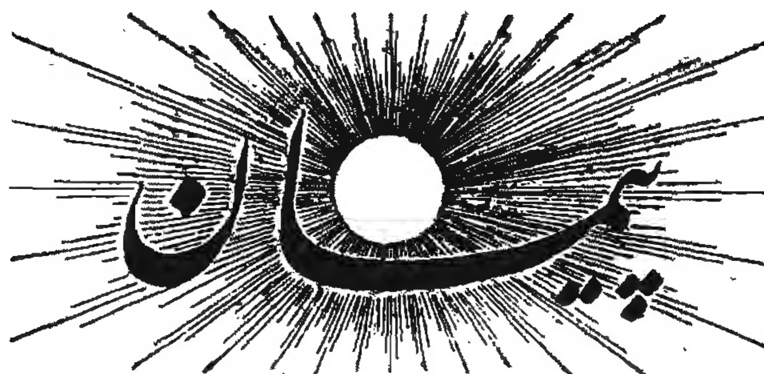
فهرست آنچه در این شماره چاپ شده

تکفروشی پیمان در تبریز

تکفروشی پیمان در تبریز با آقای تقی نامه فروشانست .

خواهش

این خواهش را دوباره ازخواستاران مهنامه می کنیم که بهای سالانه راکه خواهند فرستاد زود تر فرستند که این خود کمکی بکار ما تواند بود .



سال ششم — اردیبهشت ۱۳۱۹ — شماره دوم

سخنانیکه باید بیاد سپرد

درخت آرزو میوه ندارد.

☆*☆

نیکی با کردار است نه با گفتار.

☆*☆

راه چه یکفرسنگ وچه هزار فرسنگ جز بارفتن بانجام نرسد.

☆*☆

بمردگان دین نیاموزید. از این بیخردی چه میخواهید ؟!.. آیا خدارا توانید فریبیدن ؟!.. دین نه با زبانست وباز پرس نه ازتن بیروان خواهد بود.

☆*☆

زن گیرید و بانبوهی توده کوشید.



گفت و شنید

-۱-

مرا آشناییست که نخست
مسیحی بوده ولی چون بزرگ شده و درس
خوانده همچون هزاران دیگران از دین
رو گردان شده ، و چون سالها در اروپا میزیست پس
از بازگشت بدیدنم آمد ونشست واز دیدار همخشنودی
نمودیم و او بسخن در آمده چنین گفت(۱) : در اروپا
رشته فلسفه را دنبال می کردم و در موضوع دین نیز اتد کردم و
چون بایران باز گشتم وشنیدم شما مجله می نویسید و طرفداری از
دین‌می کنید بسیار تعجب کردم‌وبعضی شماره‌های مجله تان را گرفتم
و خواندم حقیقت اینست که چیزی نفهمیدم و اینست آمده ام با
خودتان گفتگو کنم. شما کسی نیستید که بتعصب یا منظور مادی
چیزی‌نویسید وباید یکی دوساعت‌باهم نشسته این موضوع راحلاجی
کنیم ونمیدانم می‌توانیم گفتگو کنیم یا نه ؟! .

گفتم : چرا نتوانیم وبهتر از این چکاری می داریم ؟! .

گفت : اگربدتان‌نیاید اشکالاتیکه درموضوع دین‌دارم مطرح

---

(۱) گفته‌های خود او را آورده ونخواستیم بشیوه پیمانش برگردانیم .

کنم وایرادهای خود را بگویم، وچون من در این موضوع اتد کرده ام از روی بصیرت و احاطه ایراد خواهم کرد.

گفتم: بدم نخواهد آمد. شما آزادانه ایراد هـای خود را بگویید و این مرا فرصت خواهد بود کـه خواست خود را از دین روشنتر گردانم. شما ایرادهای‌خود را یکباره گویید ومن‌هم یکباره پاسخ خواهم گفت. چیزیکه هست باید خواستتان رسیدن براستی باشد و پا فشاری به پیش بردن گفته هـای خود ننمایید. اگر شما از روی بینش و فهم ایراد خواهید گرفت من نیز جز از روی بنیش وفهم پاسخ نخواهم داد.

گفت: من تصدیق می کنم که ادیان سه هزار سال بیشتر دنیا را اداره کرده. انبیاء مردم را ازبت پرستی نجات داده و خودشان عقایدی در اطراف زمین وآسمان و خدا و بهشت و جهنم بمردم یاد داده و اصول معیشتی هم اساس نهاده اند که تقریباً سه هزار سال یا بیشتر دوام داشته. لیکن از آنجا کـه عالم درترقیست سوسیولوژی اروپا (علوم اجتماعی) پیدا شده وآن را از بین برده، و اولین ایراد من بشما اینست کـه اصول عقیده و معیشتی ادیان در نتیجه ترقی کون محکوم بنابودی شده و از میان رفته و شما که میخواهیدآن را باز گردانید اولامبارزه با طبیعت‌می‌نمایید که قهراً مغلوب‌خواهید بود وثانیاً برفرض آنکه مغلوب نشده موفقیت پیدا کنید تازه نتیجه آن خواهدبود که مردم را ازترقی باز داشته بقهقری باز گردانید.

ایراد دوم من این است که اساس دین شناختن خداست. به این معنی مردم دیندار میشوند تا خدا را بشناسند و گفته میشوداگر

کسی نشناخت درآتش خواهد بود. درحالیکه شناختن خدا دشوار است و ما امروز نمی توانیم بهستی خدا معترف باشیم. زیرا این کار نه جهت عاقلانه دارد و نه ما دلیل برای آن پیدا می کنیم. در زمان های قدیم مردم چون علت اغلبی از حوادث را درك نمیکردند آن را بخدا نسبت می دادند. مثلا کیفیت تشکیل ابر و بارش باران را درك نمی کردند ناچار شده می گفتند خدا آن را می کند. ولی‌ما که امروز علت های طبیعی همه این گونه حوادث و امور را کشف کرده ایم و می بینیم عالم یکدستگاه مرتب و منظمی است که هر امری در وقت و موقع خود حادث می‌شود دیگر چه احتیاج داریم که خدایی فرض کنیم. از طرف دیگر گرفتیم که خدایی هست آیا معقولست که ما را بگناه آنکه دلیل پیدا نکرده واورانشناخته ایم به آتش سوزاند؟!.

سوم‌یکی از ارکان‌دین تصدیق انبیاست. توریت نامهای انبیای بسیار را می‌برد که باید تصدیق کرد و بمعجزات آنها ایمان آورد. خودآنها بماند همین معجزات اشکال بسیار بزرگیست ومسلم است که اساس ندارد. در انجیل معجزاتی بمسیح نسبت میدهد که اگر یکی از آنها راست بود شهرت مسیح تمام کشور یهود و روم را فرا می گرفت. در حالیکه ما می بینیم رومیان از آمدن و رفتن مسیح اطلاعی نیافته اند.

می گویند مسیح لازار را پس از چند روز از مرگش زنده گردانید واو با مسیح سیاحت می کرد وزندگی می‌نمود. مامیدانیم که اگر چنین کاری رخ می داد مردم بهیجان آمده لازار را روی

دست گرفته بهمه جا می‌بردند و از همه اطراف کشور بدیدن او می آمدند ودرهمه کتابهای تاریخ آن را می‌نوشتند. درحالیکه می‌بینیم در هیچ کتابی ذکری از آن نشده و از انجیلها نیز تنها یکی آن را نوشته و سه انجیل دیگر بکلی بیخبر بوده اند و ما ناچاریم که آن را باورنکنیم. گذشته ازآنکه‌علم منکر این چیزها ست واین محال است که مرده‌ای زنده گردد.

چهارم امروز علوم بسیار ترقی کرده ومسئله تکوین‌تا اندازه ای روشن گردیده و شما از علوم نا آگاه نیستید. ما یك کتابی را که بدست می گیریم می بینیم تاریخ کره زمین را از هنگامیکه از کرهٔ آفتاب‌جدا گردیده تا امروز بشیرینترین زبانی وباروشنترین دلیلها برای ما شرح می‌دهد و ما چون آن‌را میخوانیم و به پایان می‌رسانیم با یك لذتی از دست بزمین می گزاریم و در دلهای خود یك نوع استراحتی حس می کنیم و سپس بهر چه در اطراف خود نظر می‌اندازیم با زبان آشکار صحت آن شرح وبیان را بما حکایت می کند. شما می‌دانید که علماء می گویند زمین از کرهٔ خورشید جدا گردیده ونخست توده بخارآتشینی بوده‌و کم کم سرد گردیده و پس از سردشدن بوده که موجودات در روی آن شروع بپیدایش کرده و لیکن بتدریج و در قرنهای بسیارطولانی. ما بیقین می‌دانیم که موجوداتی که امروز هست از گیاه و درخت و جانور و آدمی بنحویکه امروز است نبوده. ماده حیات اول در حیوانات بسیار کوچك وساده پیدا شدهٔ و بتدریج ازآنها جانوران بالاتری تکوین یافته و در ضمن چندین ملیون ها سال باینجا رسیده است. عقیده

عوام بر آنست که اسب و استر و شتر و گاو و گوسفند هر نوعی جدا گانه خلق شده. ولی ما در علم می‌بینیم که مرجع همه اینها بیك اصل است و حتی آدمی نیز جدا گانه خلق نشده و امروز از مسلمات است که از یکحیوان دیگری نشأت نموده. اینها دلیلهای بسیار برای خود دارد. در ایران این را بداروین منسوب می کنند ولی چنین نیست. صد ها علمای بزرك در این رشته کار کرده اند و آنچه را که داروین درموضوع حیوانات و انسان گفته بوده دیگران بسراسر عالم منطبق گردانیده اند. امروز کسی منکر اینها نیست و نتواند بود. اساساً چیزی را که با دیده می بینیم چگونه انکار کنیم؟!..

ایراد من این است که با این اطلاعات گرانبها که ما از راه دانش بدست آورده ایم دیگر چه نیازی بخواندن قضیه تکوین در توریت پیدا میکنیم؟!.. اساساً چگونه می‌توانیم‌بادانستن‌اینهاتوریت را بدست گیریم و آن قضیه ها را بخوانیم؟!.. آیا این نظیر آن نیست که مرد جهاندیده ومجربی درپنجاه سالگی اطلاعات وتجربه های خود را کنار نهاده بافسانه هایی که در زمان کودکیش ازربان پیره زنها شنیده تنزل‌نماید و اگر نکرد خدا او را باتش سوزاند؟!.. آقاجان مگر عقیده اختیاریست که اگر کسی نداشت خدا عذابش کند؟!.. اساساً می گویم برای چه‌ادیان از این حقایق علمی آگاه نبوده‌اند وما ادنی‌اشاره در کتابهای دینی‌باینها نمی‌یابیم؟!. برداشت آن کتابها همه براینست که انسان یك مخلوق مستقل و جداییست و اولین انسان که پیدا شده دارای علم کافی بوده و نامهای حیوانات

واشیارامی‌دانسته . درحالیکه علوم می گویدانسانها قرنها درجنگلها بسر برده اند ودر آن زمان هیچ نمی دانسته اند و زبان برای حرف زدن نداشته اند و بمرور زمان بوده که باینها رسیده اند .

کنون اگر ما بنزد یك روحانی برویم واینها را بپرسیم آیا جز توهین‌وتکفیر پاسخی‌خواهیم شنید ؟! . من‌نمیدانم شما بادانشهای خود چگونه بچنین کسانی کمك می کنید و مایه تجری آنها می شوید ؟!.

ایراد پنجم اینست که می گویم : آیا دین امروز بماچه تواند آموخت ؟! . چه چیزی هست که ما نمیدانیم و از دین توانیم یاد گرفت ؟! . آیا رواست که برویم و سالها رنج بریم و درس خوانیم وصدها و هزارها حقایق را یاد گیریم و آنگاه بیاییم و همه آنها را کنار گزاریم و بنام دین و از ترس آنکه خدا ما را به آتش بسوزاند گوش به سخنان بی‌ثمر و بی اساس یك روحانی دهیم ؟! آیا شما این را سزاوار میشمارید ؟! .

بدینسان دوست ما سخن خود را بپایان رسانید و چشم بروی من‌دوخت که پاسخ شنود . گفتم : بایراد های ریشه‌داری برخاستید و من ناگزیرم‌بپاسخ درازی پردازم و چشم میدارم که چنانکه من حوصله‌نمودم وشماسخنان خودرا بپایان رسانیدند ونیك گوش دادم و آنچه گفتید بیاد و اندیشه سپردم شما نیز حوصله نمایید تاسخن های من بپایان رسد ، و نیك گوش دهید و آنچه می گویم بیاد و اندیشه سپارید ، و اگر سخنی را از من نپذیرفتید و یا خرده‌ای به اندیشه‌تان رسید بر آن نباشید که در زمان بپاسخ پردازید و یا زبان

بخردهٔ گشایید . امروزازشما هیچ پاسخی یا خرده‌ای نخواهم پذیرفت. امروز را همه گوش باشید و بشنوید و فرا گیرید و باری یکهفته و دو هفته اینها را بیندیشید و پس از آن بیایید تا بار دیگر رو برو نشینیم و بگفتگو پردازیم ، و نگویید که چرا من خودم این کار را نمیکنم و بگفته های شما بیدرنك پاسخ می دهم . من سالهاست در این زمینه ها چیز می نویسم و این ایراد ها که شما می گیرید من بارها اندیشیده ام وپرسیده ام وپاسخهایی نیز در برابرش پیدا کرده ام . اگر شما نوشته های مرا خوانده بودید از بسیاری از این ایراد ها بی‌نیاز شده بودید . باری بپاسخ گفته‌هاتان می‌پردازم :

نخست گفتید : جهان در پیشرفت است و سوسیولوژی یاعلوم اجتماعی اروپا راه شناسایی جهان و آیین زندگانی‌را که دینها پدید آورده بوده ازمیان برده . من‌می گویم : پیشرفت جهان جاویدانست و در جایی نخواهد ایستاد و چنانکه اندیشه های نوین اروپایی راه و آیین‌دینها را کهنه ساخته و ازمیان برده بایدبهنگام خود اندیشه هایی نیز اینها را کهنه گرداند و ازمیان برد . شما چه می‌دانید که ما بیك راه و آیین بالاتر از سوسیولوژی اروپا نمیکوشیم ؟! . تنها از نام دین که می‌بریم بان نتیجه نرسید که ما مردم را پس‌می‌بریم و جهان را از پیشرفت باز می‌داریم . راستی‌هم اینست که ما بالا دست اندیشه های اروپایی را گرفته ایم ومردم رانه تنها به پسرفت وا نمی داریم گامهایی نیز به پیشرفت می رانیم . شما که باروپا رفته و سالها درآنجا درس خوانده اید این را به آسانی باور نخواهید کرد که در شرق چنین کاری انجام گیرد و من نیز در اینجا نمیخواهم بسخنانی

در این زمینه پردازم و تنها بیك نمونه بسیار کوچکی بس می‌نمایم : شما می دانید در اروپا رمان نویسی را جایگاه بلندیست و کسانی همچون ویکتور هوگو و اناتول فرانس بان برخاسته اند ولی ما در نخستین شماره نخستین سال پیمان نخستین گفتاررادرباره رمان نوشته و پرده از روی بیهودگی آن بر داشتیم و رمان نویسی را یك کار نکوهیده‌ای نشان دادیم . کنون آنرا بخوانید وببینیدآیا توانسته‌ایم کاری‌انجام دهیم؟! و آنگاه مرا کتابی درباره اروپا واروپاییگریست که کسانی از خود اروپاییان آنها را دیده اند و براست داشته اند . شما توانید آن را نیز بخوانید .

گذشته ازاینها سوسیولوژی اروپاراست است که تکانی بجهان داده و راههای پیشین را از کار انداخته . چیزی که هست خودراهی بروی جهان باز نکرده و آنچه ما می‌دانیم اروپا امروز براه نیفتاده‌و سرگردان وبیراهست واگرراستی را بخواهیم این‌جنگها که میبینیم بیش از همه نتیجه بیراهی اروپاست ولی این سخن بسیار بزرگتر و دراز تر ازآنست که بتوانیم در این نشست با شما بپایان رسانیم . بویژه‌با نا آشنایی که‌شمابسخنان مامیداریدوبیگمان درفهم وداوری دچار سختی خواهید بود .

مانیك آگاهیم که دراروپاا زیکسو کسان‌بسیاری از گرسنگی می‌میرند ویا ازبیم چنان مرگی خود کشی‌میکنند وازآنسوی شکر و قهوه و گندم و گوشت را بنام آنکه خرنده ندارد بدریا می ریزند و نابود میکنند . ما در یکی از شماره های پیمان شمارشی در این باره از یك مهنامه انگلیسی آوردیم وچنانکه آن می نماید.در یك

سال نزدیك بچهارملیون تن بدانسان مرده یا خود را کشته اند ودر همانسال صد ها هزار خروار گندم و شکر و دیگر خوراك را نابود ساخته‌اند . آیا این نا بسامانی دلیل بیراهی زندگانی نیست ؟ ! .. آیا با یك آیین خردمندانه جلو اینها را نتوان گرفت ؟ !

ما را درپیرامون اروپا سخن بسیار است و دراین باره کتابهاو گفتار ها بسیار نوشته ایم که شما می باید آنها را بخوانید . ما اروپا را در این راه زندگی که پیش گرفته رستگار نمی شناسیم . ولی این جلوگیر ما نیست که به پیشرفت هایی که در زمینه دانشها کرده ، و بافزار های بس شگفتی که برای زندگی پدید آورده ، و بتکانی که بجهان داده ارج گزاریم. من در این نزدیکیها گفتاری بنام «دین و دانش » نـوشته ام وچاپ شده (۱) میدهم شما آن را بخوانید . این به چستان (معما) می ماند که ما ازیکسو به پیشرفتهای اروپا در راه دانش و بافزار هایی که برای زندگانی ساخته ارج می نهیم و از یکسو آن را در راه زندگانی رستگار نمیدانیم .بسیاری اینرا نمی توانند فهمید ودر آغاز کار که‌ما خرده گیری بر اروپا می‌نمودیم می پنداشتند با دانشها و اختراعهای آن دشمنی می نماییم ، اینست بـگله برمیخاستند . ما می گوییم خرسندی و آسایش آدمیان تنهـا با پیشرفت دانشها وپیدایش افزارهای بسیار نیست، و یك چیزدیگری نیزمیخواهد وآن اینـکه‌راه زیستن بایکدیـگررا بشناسند . میگوییم اروپا در دانشها پیشرفت بسیار کرده وافزار های شگفت فراوان‌برای زندگی پدید آورده ، ولی راه برخورداری از آن دانشها و افزارها

(۱) آن گفتار درشماره ۱۱و۱۲ سال پنجم چاپ شده.

ها را نمی‌دانند . می گوییم : دانش کار خود را کرده و کنون نوبت دینست که کار خود را کند .

شما تا کنون چنین سخنی را نشنیده اید و این برشما گران خواهد افتاد . ولی اگر آن گفتار را نیك خوانید و نیك بیندیشید خود را ناگزیر از پذیرفتن گفته های ماخواهید یافت . امروزجهان در برابر یك چیستان بزرگی ایستاده ، وآن اینکه‌این افزار های نو پدید اروپایی- از هوا پیما و اتومبیل و تلگراف و راه آهن و رادیو و بسیار مانند اینها - آیا بسود زندگانی آدمیانست یا بزیان آن ؟!..
اگر گویید بسود آنست درست نخواهد در آمد . زیرا همه‌میبینیم که در این دوصد سال و بیشتر که این افزار ها پیدا شده زندگی زمان بزمان سخت ترشده واین نچیزیست که بتوان پوشیده‌داشتن.
واگربگویید بزیان آنست‌سخن شگفتی‌خواهدبود . زیرا درجاییکه همه می بینیم یك اتومبیل راهی را که ما با اسب در پانزده روز پیمودیمی دریکروز می‌پیماید، ودرهر رشته همین اندازه آسانی پدید آمده . با اینحال چگونه‌توانید گفتن که اینها بزیان زندگانیست ؟!

اینست چیستان وشما در هیچ جایی‌پاسخی برای این‌نخواهید یافت . آن فلسفه که خوانده اید و آن سوسیولوژی اروپا که یادش میکنید هیچ یکی این را نگشاییده اند . ولی مادرآن گفتار این را گشاییده ومایه سختی روز افزون زندگی‌را نشان داده ایم واینست می گوییم چون آن را بخوانید ناگزیر از پذیرفتن گفته های ما خواهید گردید.

این‌ایراد نخست شمابود . دوم گفتید : بنیاد دین‌شناختن آفریدگار

است و شناختن او را هم بس دشوار شمردید . ما این را نمی پذیریم که بنیاد دین شناختن آفریدگار است . ما آفریدگاریکه میشناسیم بی نیاز از اینست که مردمان او را بشناسند و یا نشناسند ، و خود بزرگتر از آنست که توان او را شناخت . شما چیز هاییرا که از کشیشها شنیده اید همیشه جلو چشم میدارید و سخن از آنها می رانید . ولی ما دین چیز های دیگر را می گوییم . من می‌توانم گفته های خودمان را درباره دین در چند جمله برای شما یاد کنم . می گوییم : آدمیان که در این جهان‌می‌زیند نخست باید آن را (تا آنجا که میتوان) بشناسند ، ومعنی زندگی‌رابدانند ، و یك آیینی‌از روی خرد برای آن دارند ، و چون آدمیان اگر بسر خود باشند باندیشه های پراکنده برخیزند و هر دسته ای به‌پندار های دیگری گرایند اینست باید راهی باشد که همه در آن گرد آیند ، و این راهست که ما دین می نامیم . کوتاه سخن آنکه دین برای شناختن جهان و دانستن معنی زندگانی و داشتن یك آیین بخردانه است . چیزیکه هست آدمیان چون بخواهند جهان را بشناسند و باندیشه پردازند خواهند دید این دستگاه بسر خود نتواند بود و نا گزیر خواهند بود که آفریدگاری‌برای‌آن‌بشناسند وبهستی آن بخستوند . خدا شناسی ازاینجا پیش می آید . روشنتر گویم : این مردمانند که نیازمندند خدا را بشناسند ، و خدا نیست که نیازمند شناخته شدن باشد . این دو از هم دوراست .

گفتید . نمی توانید هستی خدا را بپذیرید . می گویم : چرا نمی توانید ، می توانید و خود ناگزیر هستید که آن را بپذیرید .

ازروی آن دریافتی که اسحق نیوتون نیروی کشش (قوه جاذبه) را پیدا کرده‌شما نیزتوانید هستی‌خدارا دریابید . نیوتون نیروی کشش را چگونه‌پیدا کرده؟ ! . نه اینست که می گویند زیر درختی‌نشسته بودوسیبی‌را دید که ازدرختی‌جدا گردیده بزمین افتاد وباندیشه‌فرو رفت که بهرچیست که یك چیزی از بالا بپایین افتد ؟! . . عامیان باین چیز ها معنایی ندهند و چنان دانند که هرچیزی باید از بالا بپایین افتد وجز چنین نباید بود، ولی نیوتون که دانشمندی بود این میدانست که هرچیزیرا انگیزه ای درباید ، و افتادن یك چیزی از بالا بپایین نیز بی انگیزه و بخود نتواند بود و این بود در پیرامون آن بجستجو پرداخت و این دریافت که داستان بالا و پایین نیست و چگونگی اینست که چیزهاییکه درجهانست همه‌باهم درکششند ویك چیزبزرگترچون نیروی کشش آن‌فزونتر باشدچیزهای کوچك را بسوی خود کشد و افتادن سیب و چیز های دیگری از بالا بپایین نتیجه کشیدن کره زمین میباشد وبدینسان بیك راز ارجداری راه یافت وبدانشهای ارجداری ازآن راه رسید .

ما ازهمین‌راه پی‌بهستی آفریدگار میبریم : جهانیست آراسته وبسامان وهزارها شگفتی درآن پدیدار، می گردد ودمی نمی‌ایستد ، ناگزیریم‌باور کنیم آفریدگاردانایی‌آنرا آفریده، و همو میگرداند ، و خواستی از آفریدن و گردانیدن آن می دارد . باید باور کنیم و هیچ راه دیگری نمیداریم .

شما اگر زندگانی یکجفت‌پرستوك را باندیشه سپاریدناچار باشیدبهستی‌خداخستوید . باینها که‌آموخته نروماده‌باهم زیند ؟! . که

آموخته از راه دور گل وسنگریزه در نك خود آورده آشیانه‌سازند ؟ که آموخته ماده چون تخم گزاشت بنوبت روی آن خوابند ؟!.. که آموخته که چون جوجه در آوردند آنها را بپرورند و بزرك گردانند ولی چون بزرك شدند و بی‌نیاز گردیدند بخودشان وا گزارند و بیگانه‌شان شمارند ؟!.. آیا می‌توان پذیرفت که اینها را طبیعت بی فهم وبیدانش بانها آموخته است ؟!..

گفتید : امروز انگیزه پدید آمدن ابر و باریدن باران و مانند اینها را دانسته اید . بسیار نیك ، ولی اینها سخن از کار خانه می باشد و ما در جستجوی پدید آورنده و گرداننده این کار خانه می باشیم .

ما از جنبش ما دیگری در اروپا و کتابهاییکه دانشمندان بنام مادی نوشته اند و از ایراد هاییکه بدینها (یا بهتر گویم : به پندار های بیهوده دینی) گرفته اند نا آگاه نیستیم ، و درشگفت خواهید بود که بشنوید ماباهمه هواداری ازدین ازآنان رنجیدگی نمی‌نماییم وبلکه درزد وخوردی که باپندارهای بیهوده کرده اندنیکو کارشان می‌شناسیم . چیزیکه‌هست ما می گوییم آنان بادروغها جنگیده وآنها را بر انداخته اند. ولی خودشان هم براستیها نرسیده اند . هر چه هست ما را درباره ماد یگری گفتار ها ییست که می باید شما آنها را نیز بخوانید (١)

سوم بر برانگیختگان ایراد گرفتید و گفتیدخود آنان بمانند براست داشتن نیا رستنی ها (معجزات) بسیار دشوار است . در این

---

(١) شمارهٔ ٨ و ٩ سال چهارم

بارهٔ ما با شما همسخنیم و مانیز آنهارا براست نمیداریم وخودنیازی بچنان کارهایی نمی بینیم . همین امسال سخنان بسیار در باره آنها نوشته ایم . امادر باره خود بر انگیختگان آنچه کاررا برشما دشوار گردانیدهٔ سخنانیست که از زبان کشیشان و یا از کتاب توریت فرا گرفته و در دل اندوخته اید و چون گفته های گزافه آمیز وبیهوده است شما رارمانیده‌است . ولی اگراز آنها چشم پوشید و بایك‌اندیشه ساده گفته های مارا بشنوید دشواری درکارنخواهید دید . اگرچه گفتگو از گذشتگان را سودی‌نتواند بود وامروز مارا نیازی بسخن راندن از موسی و عیسی و دیگران باز نمانده لیکن از آنجا که همیشه گفتگو از آنها بمیان‌می‌آید و کشاکشها درپیرامون آن‌رخ میدهد و از آن سوی برانگیختگی خودداستان ارجداریست باشما در این باره گفتگو میکنیم .

چنانکه گفتیم دشواری در این کار نیست . آفریدگاری که آدمی را برگزیدهٔ آفریدگان ساخته ، و دربایستهای زندگی او را آماده کرده ، وبهر دردی درمانی نهاده ، وروزی کودك را پیش از زاییده شدن در پستان مادر اندوخته گردانیده ـ چه دشواری دارد که برای راهنمایی آدمیان ، بهرهنگام نیازی ، کسی را برانگیزد . شما خودتان میگوییید : جهان در پیشرفت است . من می پرسم : آیا این پیشرفت‌بخود تواندبود ؟! . . آیابه‌پیش برنده ای نیاز نباشد ؟! .

شما آشکاره می‌بینید جنبش دانشها و اختراع افزار های‌شگفت راه‌آسایش وخرسندی را بروی جهانیان باز نکرده پس ناگزیریست که یکدست دیگری آن‌راه رابروی‌جهانیان باز کند، وگرنه‌پیشرفت

معنی نخواهد داشت . ما چون باور کنیم که جهان دستگاه بیهوده ای نیست و از آن خواستی (قصد) درمیانست ، چون از سوی دیگر می بینیم آدمیان بسرخود رستگار نمیگردند ازسنجش این دوناچار خواهیم بود بگوییم باید راهنمایانی در میان باشند .

پر دور نمیروم : از راه اندیشه و داوری خرد هیچ دشواری در کار برانگیختگی نیست. اما برانگیختگان شما اگر بتاریخ بر گردید وسر گذشت و کارهای هریکی ازایشان را بسنجید و بیندیشید خواهید دید هر یکی درزمان خود بر گزیده و بیمانند بوده بمردمان راه زندگی آموخته و تکانی بجهان داده . خود شما خستوانید که جهان را از بت پرستی رها گردانیده و سه هزار سال بیشتر مردمان را از روی آیین خردمندانه راه برده‌اند. ما رادراین باره سخنان دیگرهست (۱) و این را روشن گردانیده ایم که برانگیختگی یك کار دروغ برداری نیست و دلیلهایی درکارست که باید براستگویی آنان باور داشت ، و من بهتر می‌دانم که شما آنها را نیز بخوانید و بیندیشید و پس از آن اگر نیازی بود دو باره گفتگو کنیم .

در اینجا تنها یك چیز را یاد می کنم و آن اینکه چون ما بدانش ارج می گزاریم و چنین می گوییم : « دین ودانش درپیشرفت جهان همگامند » ، کسانی میگویندبااینحال چه جدایی میانه دانشمندان و بر انگیختگان می گزارید و چرا می گزارید ؟ ! : می گویند : چنانکه دانشمندان با اندیشه بدانشهایی رسیده و آن را بمردم یاد داده اند بر انگیختگان نیز همانحال را داشته اند و چه نیازی

---

(۱) راه‌رستگاری

هست که آنان را بر انگیختگان نامیم و یك پیوستگی میانه آنان با خدا باور کنیم ؟ چون میدانم این ایراد از اندیشه شما نیز خواهد گذشت میخواهم پاسخ آن را بگویم .

باید دانست میـانه برانگیختگان با دانشمندان جدایی بسیار است . نخست دانشمندان آگاهیهاشان همچون رشته بهم پیوسته و هریکی ازآنان آگاهیهای پیشینیان را گرفته و خود نیز آگاهی هایی بانها افزوده و رشته را بدست پسینیان دهد ، و گاهی نیز یکی در رشته خود گامهای بزرگی بردارد و نامور گردد و آن رشته بنام وی شناخته شود . مثلا چارلس داروین دانشمند انگلیسی که شما نیز نام او را آوردید و امروز در سراسر شرق و غرب یکی از دانشمندان بزرك شناخته گردیده و یك فلسفه‌ای بنام او نامیده شده اینمرد خودش بما می گوید : ازهزارهاسال‌پیش کسانی ازدانشمندان یونان و از دیگران هوش به‌آن فلسفه داشته و هریکی چند جمله ای درباره آن نوشته بوده اند و پس از همگی لامـارك دانشمند فرانسه‌ای آن را برویه دانش انداخته و دنبال کرده و پس‌از وی بوده که نوبت بداروین رسیده و این با گامهای بزرگی که در آن رشته برداشته آن را دانش درستی گردانیده و در ردهٔ دیگر دانشها جا داده است . با اینهمه باز نارساییهایی در میان بوده که بگفته خود شما دیگران پس از داروین آنها را ازمیان برداشته اند .

ولی برانگیختگان نچنانند . زیرا هریکی از ایشان هنگامی برخیزد که آنچه پیشینیان بنیاد نهاده بودند گوهر خود را از دست داده و دستور هاشان رویه وارونه بخود گرفته ، که از آنها نه تنها

یاوری نتواند دید این یك رنج بزرگی باشد که آنها را دور گرداند و دلها را از آنها پاك سازد ، و اگر پشتیبانی ونگهداری خدا نباشد همان لغزشگاه بزرگی برای او گردد. زیرا نداند با آنها چه رفتاری کندو راست و دروغ آنها را چگونه شناسد ، وچه بسا فریب‌خورده چیزهای بیهوده و بیپایی‌را از آنها بر گیرد وبدنبال کردن پردازد. همان مسیحیگری مثل نیکیست . ما امروز در کوششهای خود چه سودی از آن توانیم برداشت و چه چیزی توانیم یادگرفت ؟ !.. از سالهاست این اندیشه میان مسلمانان پیدا شده که اسلام را به بنیاد خود بر گردانند و صدها علمای بنام درمصر و حجاز و هند و ایران در این راه کوشیده اند ولی هیچ کاری نتوانسته اند . زیرا چنان نیاشفته که کسی چاره تواند وسررشته چنان کم نشده که کسی آن را بدست آورد .

دوم دو رشته از هم جداست . آن کاری که یك برانگیخته انجام می‌دهدبا کاریکه یك دانشمند می کند درخورسنجیدن نیست باز نمودن معنی زندگانی ونشاندادن آیین آن وتکان دادن بخردها و پیراستن خویها چیزیست که درمیان‌دانشها مانندی برای آن نتوان پیدا کرد و اینها نچیزیست که کسی بادرس خواندن یا اندیشه بکار بردن بدست آورد .

در اینجا نمیخواهم از معنی فرهش (وحی) و اینکه‌چه حالی یك برانگیخته را باشد سخن رانم . چه این رازیست میانه او باخدا و چه بسا در هر یکی از برانگیختگان دیگر باشد . همین اندازه می گویم آنچه عامیان می‌پندارند نه درست‌است ، وبهرحال باید این

باور کرد که برانگیختگی بدلخواه نتواند بود و بیگمان خواستی از خدا درمیان باید بود . ما این را می‌پذیریم که‌جهان دستگاهیست آماده و درچیده ، و همه چیزش از خودش ، و کارهای آن همه به یکدیگر بسته ، می گردد و بسوی نیکتری و آراسته تری پیش می‌رود . ولی می گوییم گاه گاهی تیز درآن جهشی پیداست - یابهتر گوییم دست گردانندهٔ دستگاه نمودار است که گردش آن راتندتر می گرداند ، و یکی از آن گاهها پیدایش آدمی را می شناسیم که‌بگفته خود داروین(۱) جهشی درآنجا روی داده و جدایی میانه آدمی وبوزینه بیش از اندازه طبیعی میباشد و دیگری این برخاستن برانگیختگانست که بایدآن را هم‌جهشی شماریم و دستی را ازخدا پدیدار بینیم .

اینکه یك کسی برمیخیزد، ومعنی زندگی را باز می‌نماید ، و راه آن را بمردم نشان میدهد ، و سود و زیان و نیك و بد را روشن می گرداند ، وخردها را تکان میدهد ، و دانشهای بسیار گرانمایه را بی آنکه درس خوانده باشد ازخودبیرون می‌دهد ، واز هزاران دانشمندان یکی خرده برو نمی‌تواند گرفت - این نیرو او را از کجا پیداشده ؟!. اکنون که‌دانشمندان روانشناسی از دریافت‌ها واندیشه های آدمی گفتگو می کنند و برای هریکی سرچشمه و انگیزه ای نشان می‌دهند بگویند در این‌باره چه می گویند ؟!.

درباره برانگیختگی یك دلیل هم از تاریخ است و آن اینکه کسان بسیاری‌به‌آن برخاسته اند ولی‌درمانده و کاری ازپیش‌نبرده‌اند

(۱) این را از گفته داروین دیگران آورده اند .

و این دلیل است که جز با یك نیروی خدایی بان نتوان برخاست . تاریخ اسلام نمونه های نیکی را در این بارهٔ در بر می‌دارد و دیده می‌شود کسانی که ازمیان مسلمانان باین دعوی‌برخاسته اند ندانسته اند چکار کنند ، وپیش ازاین نتوانسته‌اند که ازرفتاروکردارپیغمبر اسلام رویه سازیها نمایند ، و درماندگیشان تا بانجا رسیده که پیغمبر اسلام که از میان عرب برخاسته بوده و کتابش بایستی به عربی باشد اینان پنداشته اند برای راهنمایی بجهان جز زبان عربی بکار نباید برد و آنان که از ایران و هند بر خاسته اند نیز بعربی پرداخته اند وبمانند قرآن آیه‌هایی‌سروده‌اند ، وآنگاه‌هریکی‌بیش از این نتوانسته اند که همان نادانیها و گمراهیها که‌مردم گرفتارش بوده اند چندی را بهم آمیخته گمراهی نوینی پدید آورند ، و این بوده هیچ یکی گرهی از کار مردم نگشاده اند . اینان کسان بسیار زیرك و با هوش بوده اند و اگر چنان بودی که کسی بی نیروی خدایی کار برانگیختگی را از پیش برد اینان بردندی .

اینها بشما گران می‌افتد ولی سپس‌چون بیندیشید پاسخی به اینها نخواهید یافت و ناگزیر از پذیرفتن خواهید بود .

چهارم‌دانشها را ایرادگرفتید که‌اکنون که‌ما درس میخوانیم و درباره پیدایش زمین و گردش آن و دیگر چیز ها آگاهی های بسیاری یاد می گیریم دیگر چگونه توانیم از همه آنها چشم پوشیده بداستان آفرینش که در توریت است گردن گزاریم و این کار را برای چه کنیم ؟! . . سپس گفتید : بهرچه دین از این دانشها نا آگاهست ؟! . . اینها ایرادهای بسیار ریشه داری است و شما نیك

میدانید که پیشوایان دین که امروزهزارهاوصد هزارها هستند بیکبار خودرا بکوری و کری زده اند که تو گویی هیچ این ایرادها را نشنیده اند و بهیچ پاسخی نمی پردازند و خود نتوانند پرداخت . ما نیز در این بساره تا کنون بنوشتنی بر نخاسته بودیم تا گفتار « دین و دانش» را نوشتیم و در آنجا دوسه گامی بسوی این زمینه برداشتیم . ولی می باید بگوییم که این زمینه بسیار سنگلاخ است و ما برای روشن گردانیدن آن بسخن درازی نیاز میداریم . دراینجا نیز چون گفتگو بدرازی انجامیده و هر دو فرسوده ایم نخواهم توانست بان پردازم و تنها کاری که میتوانم کرد آن است که مَثلی یاد کنم و بخود شما واگزارم که آن را نیك بیندیشید و خواست مرادریابید و اگر پرسش هایی نیاز افتاد در نشست دیگری آن را پرسید .

دراین جنگی که امروز دراروپا می‌رود چنین انگاریم بیکی ازشهرها سپاه دشمن می‌آید و ازآسمان و زمین هجوم آغاز گردیده و از اینسوی مردم شهر بتلاش افتاده بنگهداری شهر خود می کوشند وجوانان ومردان با تفنك و توپ وشصت تیر وبمب و دیگرافزارهای جنگی بجلو دشمن می شتابند ، و در چنین هنگامی مردم ناگهان کسی را بینند که بشیوه جنگجویان هفتصد سال پیش زره آهنین بتن پوشیده و خود فولادین بسر گزارده ونیزه بدست گرفته وشمشیر بکمر بسته و کمان بدوش انداخته و او نیز بجلو دشمن شتابانست ، آیا از دیدن او چه حالی پیدا کنند ؟! . نه آنست که همه درشگفت شوند و برو بخندند ، و او را نه یك جنگجو بلکه یك بازیگر تیاتر شمارند . در جاییکه ما نیك میدانیم که در هفتصد سال پیش اگر

مردی بدین‌آرایش در کوچه‌ها پدید آمدی سهمش‌در دلها نشستی و مردم او را یك جنگجوی درست افزار شناخته و پاسش داشتندی و بتماشایش ایستادندی . نیز نیك میدانیم که با همان افزارها جنك های بس بزرگی کرده اند و شهر های بسیاری گشاده اند و دشمنان نیرومندی پس‌نشانده اند . پس کنون برای چه‌همه‌بان میخندند ؟! . آیا نه اینست که چون زمان پیش رفته و آن افزار ها از شایستگی افتاده ؟! . نه این است که بر آن افزارها هیچ نکوهشی نیست وهمه نکوهش‌ها بر کسی است که امروز آنها رابخود می‌بندد و برخ مردم می کشد ؟! .

درباره توریت نیز همین‌است و این پیشرفت زمان است که‌آن را ازشایستگی انداخته ، وبرآن هیچ‌نکوهش نیست و همه نکوهش ها بر کسانیست که‌آنها را امروز برخ مردم می کشند و پیاپی چاپ کرده پراکنده می کنند . اینان یك مشت درماندگانیند که نه معنی دین می‌شناسند و نه از معنی زندگی آگاهند و نه راستی را باور بخدا میدارند . اگر دمی بنشانیدشان و چهار پرسشی ازایشان بکنید درپاسخ درمانند وبه چخش وپرخاش برخیزند ، و بگفته شما از در تکفیر درآیند . بیش از این کالایی ندارند . بسیاری از آنان نیز از این راه نان می‌خورند ، و این گناه دیگری ازایشان ، و دلیل دیگری بنافهمی و سیاهرویشان میباشد .

نادانان یك رشته سخنان سستی را فراگرفته اند واینهمه‌تکان جهان‌آنان‌را ازآنها بازنمی گرداند . بگمان خود پافشاری برنادانی را دین میشناسند .

توریت را همگی از موسی پیغمبر نتوان دانست و بیگمان دستهایی در آن برده شده ، و شما نیك میدانید که پیدایش ستون حمورابی (که‌از شوش پیدا شده) نشان داد که چیزهایی از آیین حمورابی در آن راه یافته ، و چنین دانسته شد که جهودان آن را پس از باز گشت از بابل نوشته اند و اینست چیز هایی را از آیین حمورابی به آن راه داده اند . هرچه هست ما نیك میدانیم که بنیاد خدا شناسی جهودان از موسی است و توریت نیز بیشتر گفته های او را دارا میباشد . کنون شما آن را اندیشید که هنگامی که او برخاسته و مردم را از بت‌پرستی جلو گرفته و به « یهوه » یا بخدای آفریدگار خوانده ، وچنین گفته که « آفریدگارجهان یکیست و آن‌بیرون ازاین جهان میباشد وچیزی ازاینجهان خدا یا آفریدگار نتواند بود » ، مردم درچه حالی بوده اند و اندازه فهمشان چه بوده است . تاریخ این را نشان میدهد و ما نیك میدانیم که در آن روز از این چیز ها چندان بدور بوده اند که پیدایش چنین اندیشه‌ای در دل کسی جز بخواست خدا و با نیرویی از او نتوانستی بود . در آن روزیکی از توده‌های پیش رفته مصریان بودند که ازچند هزار سال بازبا شهریگری (تمدن) زیسته بودند . با اینهمه می بینیم‌درباره آفرینش و آفریدگار اندیشه بسیار سستی می داشته اند و چیزهایی را می‌پرستیده اند که باسانی نتوان باور کرد ، و یکی ازپرستیده های آنان گاو پیشانی سفیدی بوده که چون می مرده بایستی دیه بدیه بگردند و گاوی را بدانسان برای جانشینی پیدا کنند . یونانیان باآن پیشرفت در دانش و شهریگری ببینید چه حالی میداشته اند

و چه چیز هایی را می پرستیده اند و چه بیخردیهـا در این باره از آنان سر میزده‌است. زیوس و دیگر پرستید گانی که می داشته اند همیشه از رشك وخشم آنان‌در بیم می‌بوده اند، و اینست میبایسته هرزمان قربانیهایی برای آنها گزارند تا ازگزند آنها زینهار یابند و یکی چون دارا میشده میبایسته بخشی از دارایی خود را بیکی ازپرستشگاهها دهد، وسرداری چون فیروزانه ازجنك باز میگشته نا گزیر بوده بخشی از خواسته هـای تاراجی را به پرستشگاهی سپارد. نادانی تا آنجا بوده که دختران را به پرستشگاهها سپارده و زنده بگور می کرده اند.

باشد که شما باین سخنان ارجی نگزارید وپیش خود چنین گویید: «چه جدایی میانه بت پرستی و خدا پرستی است». ولی نچنان است و بسیار جدایی میانه اینهاهست. بت پرستی گذشته از آنکهٔ با پستی هایی توأم بوده و از ارج آدمی بسیار می کاسته سر چشمهٔ آن یك نادانی در بارهٔ جهان بوده. زیرا آنان جهان را یك دستگاه نشناختهٔ و دستهای بسیاری را در آن در کار می دیده اند. این سخن کهٔ جهان سراسر یك‌دستگاه است و در آن جز یکدست کار نمی کند نخست ازدهان برانگیختگان برخاسته و سپس دانشها آن را روشن گـردانیده. آن روز این سخن بسیار دور بوده و گفتنش صد دشواری با خود داشته. ولی امروز کسی نیست که آن را نداند و یا نپذیرد.

سخن اینست که یکدستگاه بودن جهان، و یگانه بودن آفریدگار، و بیرون از اینجهان بودن او، و دیـگر آموزشهای

توریت در آن زمان گام برجسته ای - یا بهتر گویم جهشی - در راه پیشرفت بوده وبا انهمه امروزنا گزیر است که خوارنماید. زیراهزار ها سال از آن زمان گذشته و همه چیز پیش رفته. چیزیکه‌زمانش بسر آمده باید خود نیز از میان رود و گرنه خوار گردد.

دوباره می گویم: گناه از آنکسانیست که هنوز دست از آن برنمیدارند. هنوز آن رانکه میدارند و برخ جهانیان می کشند، و زشتی این کار خود و زیان آن را نمیدانند. اینان از یکسو خود نادان و گرانجانند و بیشتری نیز جز درپی سود جویی نیستند، و از یکسو نیز معنی دین دانسته نیست. این معنی که ما بدین می دهیم آنان هیچگاه نشنیده‌اند ونمیدانند. داستان پیشرفت جهان واینکه خواست خود آفریدگار همین بوده چیزیست که آنان هرگز نیندیشیده اند ونمی فهمند.

بسیار جدایی هست میانه گفته های ما با دانسته های آنان. ما دین را برای مردم میشناسیم و آنان مردم را برای دین. ما دین را برای‌شناختن‌معنی‌جهان وزیستن ازروی یك آیین‌بخردانه میخواهیم وآسایش وخرسندی مردم را ازآن چشم میداریم وآنان از این چیز ها بسیار دورند وهمگی ازمسیحی و مسلمان و جهود وزردشتی‌دین را باورهایی می دانند که دیندار یاد گیرد و بدل سپارد و گاهی نیز بپاره کارهایی ازرفتن به‌پرستشگاه و گزاردن قربانی وخواندن دعا و مانند اینها برخیزد، و نتیجه ای که از آن چشم میدارند رفتن بـه بهشت میباشد، و گفتگوی اینکه معنی زندگی را دانند و باسایش و خرسندی رسند و اینگونه چیز ها در میان نیست.

شما نیك میدانید که مسیحیان چنین میگویند : آدم چون‌در بهشت گندم خورده و نا فرمانی نموده گناهکار شده فرزندان او نیز گناهکار زایند و اینست خدا فرزند یگانه خودرا فرستاده تا کشته شود و کفاره آن گناهان باشد ومردمان‌باید مسیح‌را بشناسندوبفرزند خدا بودن او بگروند تادرآنجهان دربهشت باشند . اینست عنوانی که‌برای دین‌خود می‌دارند . دستگاه بان‌بزرگی‌عنوانش اینسخن‌بی ارج و سست است . دیگران نیز هر کدام عنوانی نزدیك به آن یاد می کنند .

اگر بسنجیم دینی که‌می گویندیك ساختمانی ازپندار میباشد . بدینسان که‌خدایی پنداشته در بالا دست جا می‌دهند و فرو دست او پیغمبری را می‌نشانند و پایینتر از آن امامان یا حواریان است، وپس از همه امامزادگان یا قدیسان می‌آیند، رداشتن دین جزازاین نیست که هر کسی اینها را فرا گیرد و بدل سپارد و همیشه بانان پردازد و نگزارد نامهاشان فراموش گردد ، و جاهایی را ورجاوند (مقدس) شمرده بدیدن آنها رود، و روزهایی را ازسال برگزیده و روز های ورجاوند شناسد .

اینست رویه ای که آنان بدین داده اند ، و این شگفت که کسانیکه در قرنهای پسین در ایران و هند بدعوی برانگیختگی بر خاسته‌انددین‌را جز چنین ساختمانی‌ندانسته اند واینست کوشیده‌اند آنان نیز ساختمان نوین دیگری گزارند تا آنجا که در برابر مکه یابیت‌المقدس‌شهری‌را برای‌حج پیروان‌برگزیده اند وگورهای‌خود را زیارتگاه گردانیده و خود پیش از مرك زیارتنامه نوشته اند واین

خود مایه رسوایی آنان میباشد .

شگفت تراز آن اینکه اکنون که مانام دین می‌بریم وسخنی از آن می رانیم بسیاری چشم میدارند که‌ما نیز بساختمان آنچنانی پردازیم و گاهی‌نیزبزبان آمده‌می گویند : این دین امامانش کدامند؟ زیارتگاههاش کدام خواهد بود ؟. برخی‌نیزشرم‌میکنند بان‌آشکاری ایراد گیرند وخواست خود را به پرده پیچیده چنین می گویند : « من هرچه نگاه می کنم دراین گفته های شما دین نمی‌بینم ».

برای‌اینکه شناخته شود کشیشان ودیگران دین را بچه معنی میشناسند داستانهای نیکی در دست هست . این را در تاریخ امریکا خوانده ام که چون کلومبوس آنجارا پیدا کرد واسپانیاییان دسته دسته کوچیدند و در آبخوستها نشیمن گرفتند اینان با بومیان بد رفتاری‌بی‌اندازه میکردند وروزی درآبخوست گوبایکی ازبزرگان آنجا را گرفته میخواستند با شکنجه بکشند و چون او را به تیری بستند کشیشی که ازاسپانیا با همشهریان خود برای رواج دادن‌بدین مسیح بانجا آمده بود فرصت یافته گام پیش گزاشت وروبان دستگیر آورده چنین گفت : « تو اکنون زیر شکنجه خواهی مرد وبخوشی های این جهان بدرود خواهی گفت . باری در این دم باز پسین دین مسیح‌را بپذیر که در آنجهان دربهشت باشی». مرد آمریکایی‌بسخن کشیش گوش داد واندکی اندیشید وچنین گفت : « در بهشتی که می گویی آیا ازاین مردم اسپانیا خواهند بود؟! .» کشیش پاسخ‌داد: « همه کسانیکه نیکند در بهشت خواهند بود .»

گفت : « اینان را که من میشناسم از نیکانشان هم باید دوری

گزید» . این گفت و تن بشکنجه سپرد .

این‌نمونه نیکیست که کشیشان دین رابچه معنی میدانندوآن راجز این نمیشناسند که کسی‌نام مسیح را بشنود وفرا گیردوبفرزند خدا بودن او بخستود ، وبپاداش این کار در آنجهان دربهشت باشد. اگر آن کشیش معنی دین‌را دانستی‌بایستی پیش‌ازدیگران‌همشهریان ستمگر خود را بیدین شمارد و به دیندار گردانیدن آنان کوشد ، و درباره آن مرد آمریکایی نیز این بداند که کسیکه سالیان دراز با بت پرستی زیسته درباز‌پسین دم زندگی دیندار نتواند بود و هیچ سودی از دین پذیرفتن او بدست نیاید ، بویژه که آنهم تنها بازبان باشد و پذیرنده هیچ معنایی نفهمد

مانند همین داستان از مسلمانان دردست است . اینان‌همینکه کسی مرد و بزیر خاکش سپردند یکی بالا سرش ایستد و با زبان عربی دین باو آموخته چنین گوید : « اگر دو فرشته آمدُند و پرسیدند پروردگارت کیست‌نترس وباك مدار وبگوپروردگارم خدا وپیغمبرم چنین وامامانم‌چنانند . . .» یکدور دین‌را باویاد دهد ، وچه دلیل بهتر از این که آنان دین را جز یادگرفتن نامهایی و بر زبان راندن آنها نمی‌شناسند ؟!. وگرنه یك کس اگر درزند گیش دین داشتهٔ چه نیاز است که بدانسان یادش دهند ؟!.. و اگر نداشتهٔ چسودی ازیادگرفتن آنها پس ازمرك دردست باشد ؟!.

اکنون اگر اینها را بگویید پیشوایانشان بگردن نگیرند وببهانه هایی برخیزند ؟!.. ولی با این دلیلهای روشن چه‌جای‌بهانه آوردن است ؟!.

خواستم از این گفته ها آنست که اینان از معنایی که مابدین میدهیم ناآگاهند. این معنی هرگز بگوش آنان برنخورده. واز آنسوی داستان پیشرفت جهان واینکه هر زمان زندگی برنگ دیگر می‌افتد و هر زمان گرفتاریها و گمراهیهای دیگری پیش می آید و اینست دین هم که برای جلو گیری از گمراهیها و باز داشتن راهی برای رستگاریست بایددرپیشرفت همگام جهان باشد هیچگاه باندیشه شان نرسیده . اینست با چشم بسته و دل تاریك بکار هایی برمیخیزند که صد دشواری پدید می‌آورد و شماوهزاران دیگران‌را بایراد گرفتن وبد گفتن برمی انگیزد، و چون پاسخی نیز بایرادها نمیتوانندآینست از در پرخاش می آیند و ایراد گیرنده را بیدین خوانده با آتش دوزخ بیم دهند .

شما میگویید ما باهواداریها که ازدین می نماییم بانان یاری می کنیم وبردلیریشان می‌افزاییم . ولی راستی اینست که بابازنمودن معنی راستین دین ریشه آنان را بر می اندازیم و زود خواهد رسید آن روزی که مردم همه از آنان رو گردانند وبیکبارباز گردند .

ایراد دیگر شما اینست که داستان جدا شدن زمین از آفتاب و پیدایش آدمی و جانوران و درختان در آن و دیگر داستانها که دانشهاآنهارابرای ما روشن گردانیده چرا در توریت‌ودیگر کتابهای دینی یادی از اینها نیست . ما جایی برای این ایراد باز نگزارده ایم زیرا گفته ایم دانش راهش جدا و دین راهش جداست . دانش باید با دست دانشوران پیش رود ، و این نشگفت است که خدا نخواسته همه چیز را بیك‌دسته دهد وهریکرشته ازپیشرفت جهان را بدست

کسان دیگری سپرده . اینها باباور های عامیان نسازد زیرا چنانکه گفتیم آنان یك برانگیخته یا پیغمبر را با خدا همنشین و با او همباز میشمارند واورا دارای همه دانشها میپندارند. ولی اگر نیك اندیشید خواهید دیدآنان‌خدا و دستگاه اورا بسیار کوچك می‌دانندواینست آن را برسر این و آن می چرخانند . اینها باور های بسیار بیهوده است و ما نیك میدانیم که هر برانگیخته ای تنها در کار خود که شناختن معنی‌جهان و زندگانی و رسانیدن جهانیان براه رستگاری است دارای نیروی خدایی باشد ودردیگر دانشها جزپایه همزمانان خود را ندارد. دوباره می گوییم: این نشگفت است که خدا نخواسته همه پیشرفتها با دست یکدسته باشد .

در پایان ایراد های خود گفتید : امروز دین بمن چه تواندیاد داد ؟! . این پرسش ازآنجاست که شمااز یکسوبدانشها ارج بیرون از اندازه می نهید و چنان میدانید همه‌چیز از آنها بر آید ، و از یکسو دین را جز از آنچه کشیشان مینمایند نمیدانید و آن رابسیار خوار می دارید . من می گوییم : دین بشما معنی آدمیگری و آیین زندگی تواند یاد داد و اینهاچیزیست که دانشها ازآن نا آگاهست .

دانشها بجهان هیاهوی«نبرد» انداخته وبرداشت همگی‌اینست که زندگی جز نبرد زندگان با همدیگر نیست و جهان جز نبردگاهی نمی باشد ، و بدینسان آدمیان را که توانند از راه همدستی با خوشی وآسایش زیند بجان همدیگر می اندازد . از روزیکه این هیاهو بمیان افتاده سختی زندگی چند برابر گردیده . دراین کشور ما در سی و اند سال این هیاهو آتش افروخته و هزاران کسان را

از مردمی بی بهره گردانیده و بی‌آنکه نیازی باشد بنادرستی وپستی برانگیخته است . پیمان شش‌سالست‌برا کنده میشودو کمترشماره‌ای از آن خواهید یافت که با این اژدها گرفتاری روبرو نشده و جنگی با آن نکرده .

گفتم : آدمیان توانند ازراه همدستی باخوشی‌و آسایش‌زیند ، خواهید پنداشت یك سخن نا سنجیده ایست بر زبان می رانیم ، و یا اندیشه‌شاعرانه ایست با آن دلهای مردم‌را خوش‌می گردانیم . خواهید گفت یك پایه بزرگی ازپایه های دانش‌رانمی پذیریم . ولی‌نچنانست . شما گفته های مرا بسیار استوار تر از این دانید . ما درگفتار ها و کوشش های خود آن راه را می‌رویم که دانشها رفته اند وبچیزی‌تا دلیل روشنی نداریم نپردازیم . «خدا راستیها را بروی‌ما باز کرده»

در همین زمینه من بشما باز نمایم که از روی چه دلیل بسیار استواری‌سخن‌می‌رانیم و چگونه یك چیزرا تا بریشه اش می‌رسانیم .

داستان نبرد یا کشاکش که فلسفه نوین می گوید در باره گیاهان و درختان و جانوران باشد وما ایرادی نمیکنیم ولی‌در باره آدمی بان سادگی‌نتوان پذیرفت. آدمی ازدوگوهرجداگانه سرشته شده : گوهر جان و گوهر روان . این دو از هم جداست . فلسفه‌تنها گوهر جانی او را شناخته و اینست آن را بپای جانوران می برد و همچون‌آنها ناگزیر از نبرد و کشاکش میشمارد . لیکن آدمیگری آدمی با گوهر روانی اوست . با این گوهر است که دارای خرد و فهم و اندیشه گردیده . اینها از بستگان روانست . هم با این گوهر آدمی دارای خویهای نیکخواهی و غمخواری و راستی پرستی و

آبادی دوستی و مانند اینها میباشد. روشنتر گویم: آدمی همه خویهای جانوران را از رشك و خشم و خودخواهی و مانند اینها ـ داراست و ازروی گوهرجانی خود، همچون جانوران ـ به نبرد و کشاکش گراید. چیزیکه هست درپهلوی آن‌خویهای پست جانوری‌خویهای ستوده نیکخواهی و غمخواری و راستی پرستی و مانند اینها را دارا می باشد. بدینسان که نیکی را چه از خود و چه از دیگران دوست دارد. از دستگیری بناتوانان خشنود گردد از گرفتاری های دیگران غم خورد. راستی را دوست دارد و در راه پیشرفت آن تا جانبازی پیش رود. فیلسوفان اینها را نشناخته اند.

ولی ماآنها را نیك میشناسیم و نیك میدانیم که زیستن ازروی همدستی ونیکخواهی در سرشت روانی آدمی نهاده و چنین زیستن باو دشوار نخواهد بود و بسیار خوش خواهد بود. چیزیکه هست دراینجا دو کار می‌باید: یکی آنکه‌سرشت روانی‌آدمیان رانیرومند گردانیم و آن‌را بر سرشت جانی چیره و فرمانروا سازیم. دیگری آنکه برای زیستن با همدستی راهی باز کنیم یا روشنتر گویم آیین بخردانه ای برای زندگی بنیاد گزاریم و این کاریست که ما بان برخاسته ایم و می کوشیم.

شما آن را ببینید که دانشها اینها را هیچ نمی شناسد و با یك هیاهوی بیپا که بجهان انداخته روان ها و خردها را بسیار ناتوان وکار زندگی را بسیارسخت می گرداند.

مارا دراین زمینه‌ها نیز نوشته هایی‌هست، ودرباره دوسرشتی آدمی و داستان روان گفتار هایی هست که کوتاهشده آنها را در کتابی که بشما دادم خواهید یافت.

راستیها چگونه پیش رود ؟!..

بارها کسانی می‌گویند : « اینها که می‌نویسید همه راست است و می‌باید پذیرفت . ولی چسود که کسانی نه تنها نمی‌پذیرند از بدگویی و دشمنی نیزباز نمی‌ایستند . آیا بـاین چه باید کرد ؟ ! . » این را می پرسند و گاهی نیز خودشان پاسخ داده می‌گویند : « زور درباید که این راستیها را پیش برد » .

گذشته از اینان که بنیکخواهی و دلسوزی پرسشی می‌کنند یکدسته هم آن سخن را از راه دیگر پیش می‌آورند وبارها دیده میشود همینکه گفتگویی از آلودگی توده وازپریشانی اندیشه‌ها بمیان می‌آید و گفته میشود باید باینها چاره کنیم کسانی شانه ها را بالا انداخته و چنین می گویند : « این مردم جز با زور نیك نمی‌شوند کوششهای دیگر بیهوده است » . این را می‌گویند و دل آسوده می نشینند . بسیاری نیز داستان اسلام را بگواهی آورده چنین می‌گویند : « پیغمبر اسلام باشمشیر مردم را براه آورد » .

آن پرسشها و این سخنها همیشه در میانست و ما اینك آن را دنبال می‌کنیم و دیده خواهد شد که خود یکی از زمینه های ارجداریست وراستی جز از اینهاست‌که برزبانها افتاده وهمیشه گفته میشود .

این پرسش که نیکخواهانی امروز می‌کنند من خود آن را کرده ام و داستانی در تاریخچه پیمان می‌دارد . تا کنون تاریخچه مهنامه را (یا بهتر گویم تاریخچه این راه را که می‌پیماییم) ننوشته ایم و کسی از دور ونزدیك آن را نمیداند و دراینجا هم نمیخواهیم آنرا بنویسیم و همین اندازه می‌گوییم من سالها دو دل می‌زیستم و روی کار خود نمیدانستم و یکی از دشواریها که همیشه در برابر اندیشه هایم رخ می‌نمود این بود که می‌گفتم : گرفتم که من بهمه رنجها و گزندها تاب آوردم ویك رشته راستیهایی را باز نموده و راه رستگاری نشان دادم آنچه مردم را بپذیرفتن برانگیزد کدام است ؟ ! . .

این پرسش را میکردم وتا پاسخی بهرآن نیافتم بکوشش برنخاستم .

خواهید گفت : کدامست آن پاسخ ؟ . . میگویم آنست که بارها یادش کرده ایم و همیشه‌گفته ایم آفریدگار آدمی را از دو سرشت جداگانه آفریده و باو گذشته از تن وجان‌که جانوران نیز دارند روانی داده وبکرشته خوی های بسیار ستوده درو نهاده که یکی از آنها « راستی پرستی » می‌باشد ، و هر آدمی از سرشت خود خواهای راستیهاست ، که چون آنرا دریافت با خشنودی بپذیرد و در راه پیشرفتش بکوشش پردازد و چه بسا از جانفشانی نیز باز نایستد . این یکی از گوهری‌ترین خویهای آدمی است و همه پیشرفتها در جهان نتیجه این خوی ستوده گرانمایه میباشد .

آری این خوی را جلوگیر هایی نیز هست . زیرا در بسیار کسان خویهای پست رشك و خود خواهی و مانند اینها هست که چون چیره باشد جلو راستی پرستی را گیرد . نیز بسیار کسان چون چیز هایی فرا گیرند و باور هایی پیدا کنند ، چه راست و چه دروغ بروی آنها ایستادگی نمایند ، وهرچه با آنها نسازد اگرچه همه راست باشد بگردن نگیرند . این جلوگیرها هست ولی در همگی نیست ، و انبوهی از مردم چون روانهاشان درست و نیرومند است خواهای راستیها ونیکیها باشند و هیچ چیزی آنان را از این راه باز ندارد .

نمیدانم « روانشناسی » اروپا از اینها چه آگاهی یافته ، و آیا این یك خوی بس ستوده آدمی را که از آن روانست و سرچشمه صدها نیکی می‌باشد شناخته است یا نه ؟ ! . هرچه‌هست ما آن را نیك میشناسیم وارجش را میدانیم و برآنیم که همیشه آن را نیرومندتر و فیروزتر گردانیم .

بکراه رستگاری چون پدید آید ناگزیر دشمنانی پیدا کند وبا هیاهو هایی روبرو گردد . ولی از آنسوی مردان پاکدرون و درست روان چون آن‌را بشنوند و بشناسند و راستی‌اش را دریابند بهواداری وپشتیبانی برخیزند و صدها و هزارها دیگران را نیز بهواداری و پشتیبانی برانگیزند . اینسان

پیشگامان آن راه باشند ، وچنانکه درجای دیگری نیز(۱) . گفته ایم اینان
- این نیکمردان - دستهای خدا میان مردمانند وهمیشه خواست خدا باکوششها
و مردانگی های اینان پیش رود . اینان چون هواداری و پشتبانی از آن
نمایند کم‌کم یکدسته از آلودگان نیز بخود تکانی دهند و باینان پیوندند ، و
بدینسان نیرو بدست آید و کار بنیاد گیرد ، و خود پس از اینست که باید
بازماندگان پرداخت و کسانی را که همی ستیزند و ایستادگی می‌نمایند از
میان برداشت .

اینست راه پیشرفت راستیها . می‌باید گفت : زور درباید ولی آنزور
را باید خود راستیها پدیدآورد . باید پاکدلان و خردمندان را بسوی خود
کشد و بیاری آنان پیش رود .

می‌توان این معنی را بقالب دیگر انداخت و چنین گفت : پیدایش
یکراه رستگاری برای پاکدلان و بآرزوی ایشانست . ایشان که آلودگیهای
مردم را بینند اندوهناك و دلتنگ گردند ولی راه چاره را ندانند ، پیدایش
یکراه خدایی برای اینست که بآنان تکانی دهد و یکدل و یکدستشان گرداند
و برنادانیها و آلودگیها چیره‌شان سازد .

از اینسخن ها چیز های بسیاری توان دانست : نخست اینکه نیرو
خود راستیها راست . این نیروی خود آنهاست که مردان پاکدل را تکان
داده و یکدل و یکزبان‌گردانیده بیاری و پشتیبانی برمی‌انگیزد و کاری پیش
می‌برد . ازاینجاست که اگر راستیها نباشد از زور تنها سودی نخواهد بود .
اینکه کسانی همیشه‌آرزوی زور میکنند بسیار بدورند . فراموش نمی‌کنم روزی
یکی از سبکسران با من چنین می‌گفت : « این کوششها بیهوده است . زور
درباید تا مردم نیك شوند » . گفتم : چنین انگار ترا زوری هست آن
نیکیها که با زور یاد مردم خواهی دادکدام است ؟ ! . . آیا نیکی یك قالبی
دارد که با زور مردم را بگیری و بآن قالب اندازی ؟ ! . آیا می‌توان یك

(۱) راه رستگاری .

بیماری را با زور به بهبود آورد ؟ ! .

اینان از آن نا آگاهند که نیکی را راهی درباید ، و هر یکی از آنان یکچند چیز را که خود میداند و میدارد نیك میشمارد و برآنست که زوری پیدا کند و آنها را بگردن مردم گزارد ، و این نمیداند که هرگز نشود و تنها از زور هیچ کاری برنیاید .

دوم اینکه همیشه ایراد میگیرند و میگویند : « چرا دین زور ورزد ومردمان را ناگزیر از پذیرفتن خود گرداند» پاسخ این‌نیزروشن میگردد . زیرا چنانکه گفتیم دین تا دیرزمانی با پاکدلان سروکار دارد و با آنان نه تنها زور نورزد بلکه رشته خود را بدست آنان سپارد . ولی سپس چون با بیمار دلان و ناپاکدرونان کار دارد با آنانست که زور ورزد واین چیزی است که باید کند و هیچ راه دیگری ندارد . زیرا کسانی که به دلیل‌گردن نگزارند و تیره دلانه بروی نادانیها ایستادگی نمایند آنان ارج آدمیگری خود را از دست داده اند وهرگونه درشتی وسختیگری با آنان سزاست . ببینید : شما با یکی داد و ستد کنید و در میانه دعوایی پیدا شود ، و شما از در دادشناسی‌آمده او را برسیدگی حساب بخوانید و او نپذیرد با وی چه‌رفتاری میکنید ؟ ! . آیا از زور ورزی باز ایستید ؟ ! . درجای دیگری هم‌گفته ایم آدمی با سخن گردد و آن گاوان و خرانند که سخن نفهمند و جز با دگنك گردانده نشوند ، و کسانیکه گردن بدلیل نگزارند همردهٔ گاوان وخران باشند و ناسزا نیست که آنان را با زور راه برند .

در اینجا یك نکته بزرگ دیگری در میان است ، و آن اینکه راه رستگاری باید با ناتوانی پدیدآید . روشنترگویم : باید با نیرویی همراه‌نباشد ودرآغاز زور ورزی نتواند ، وگرنه به نتیجه درستی‌نرسد . سخن را با مثلی آشکار میگردانم : چنین انگارید یك پاکمرد توانا و نیرومندی براهنمایی جهانیان برخاسته و بکار و کوشش آغاز کرده ، پیداست که پیش از همه چاپلوسان و پول دوستان بسوی او روند و باو گرویدگی و پیروی نمایند و

باشد که در اندك زمانی هزاران و صد هزاران برسر او گرد آیند . ولی همین مایه شکست‌کار او باشد . زیرا همین چاپلوسان و دورویان‌که پیروان او شناخته شده اند چون آنچه را که در بیرون پذیرفته اند از درون دل نبندند و آن گرمی که در پیشرو نشان میدهند در پشت سر از خود ننمایند و از هر باره آن راه نوین را سبك‌گیرند و دلبستگی نشان ندهند ، همین رفتارها مایه دلسردی مردم گردد و کمتر کسی بآن گرود . دوم مردان با آزرم و گردنفراز از همپایی با چاپلوسان و سودجویان گریزان باشند وچون بینند آنان براه نوین نزدیك رفته اند اینان از آن دوری گزینند ، و این روگردانی اینان انگیزه دیگری بر میدن مردم باشد . سوم چون راه با نیرو آغاز شده این همیشه عنوانی در دست بدخواهان باشد که ایراد گرفته گویند با زور پیش رفته است . چهارم چون نیرویش از جای دیگر بوده و خود نیرویی نیندوزد با رفتن آن نیرو این نیز از میان رود و نابود گردد .

لیکن اگر راهی با ناتوانی پدید آید پیداست که کسان چاپلوس و سودجو از وی دوری گزینند و در گام نخست تنها مردان راستی پژوه و پاکدرون گرد آن را فرا گیرند ، و اینان با دلبستگی و پاسداری که از خود نمایند ارج آن را در اندیشه‌ها بیش‌گردانند و با کوششها که بکار برند بنیاد آن را استوار کنند ، و هزاران کسان به پیروی از ایشان براه آیند و همیشه این دلیل در دست هوا خواهان آن راه باشد که با ناتوانی پیدا شده و بی هیچ نیروی دیگری پیش رفته است ، و همین مایه استواری باورها باشد .

یکراه با دست یکتن باز شود ولی با دست یکتن پیش نرود ، و پیشرفت آن جز با کوشش یکدسته از مردان پاکدل وغیرتمند نباشد . همیشه علی و بوبکر و عمر دربایند تا راه خدایی پیش رود.



اینها را می‌نویسیم تا چیزی در پرده نماند ، و نیکمردانی که با دل

های ساده پیمان را میخوانند و از گفته های ما تکان میخورند و بیاوری و همراهی برمیخیزند ارج کار خود را بدانند .

این بدانند که آنچه می‌کنند باپای ایشانست که می‌کنند . این باپای ماست که پروای رنج و زیان نکرده اینها را می‌نویسیم و آن باپای ایشان است که بی‌آنکه سودی جویند و از زیانی بیم کنند همراهی و پشتیبانی دریغ نمی‌دارند ، و هرآنکه روان وخردش درست است از این همراهی وپشتیبانی باز نخواهد ایستاد .

این بدانندکه خواست خدا همیشه بادست یکدسته از پاکدلان غیرتمند پیش رود و هیچگاه فرشتگان آسمان بآن برنخیزند .

این بدانند که آنان اگر با ما همراهی می‌نمایند خود برستگاری توده میکوشند . امروز این گمراهیها و آشفتگیها که در میانست اگر این کوششهای ما نباشد از راه دیگری چاره نخواهد پذیرفت .

این بدانند که این فرصتی که امروز پیش آمده همیشه نتواند بود . این کوششها که ما می‌کنیم و چندین گمراهی که بهم آمیخته بهر یکی پاسخ جداگانه می‌نویسیم ، و با هر بدآموزی از کهنه و نو جداگانه می جنگیم ، صدها راستیها را با ساده ترین زبانی باز می‌نماییم ، و دین را بروی بنیاد استوار می‌گزاریم و برای زندگی آیین خردمندانه‌ای پدید می‌آوریم — اینها همیشه نتواند بود ، واگر اینها سودی ندهد واین توده‌ها از گرفتاری نرهند دیگر هیچگاه نخواهند رهید .

این بدانند که باید نومید نبود و از کوشش باز نایستاد . آدمیگانش دیگر نگردد و نتوان گفت‌که مردمان امروز رستگاری نپذیرند . آری امروز گرفتاری وآلودگی بسیار است وهیچ زمانی را نتوان‌گفت که توده های شرق باین آلودگی بوده اند . از هزار سال باز آلودگیها رویهم آمده و همچون بیماریها که چون درمان کرده نشود بهم آمیزد وبیماریهای نوین‌سخت‌تری پدید آورد ، آنها نیز چون کسی بچاره برنخاسته بهم آمیخته و یکرشته آلودگیهایی

پدید آورده که در هیچ زمان دیگری نبوده .

« راستی پرستی » که گفتیم گاهی رشک وخودخواهی ، ویا پابستگی بباور های کهن جلوگیر آن باشد امروز گذشته از اینها برخی جلوگیر های بس شگفتی میدارد . امروز دسته انبوهی پندارهای بیپایی را که بنام کیش یاد گرفته و در دلهای خود جاداده اند برآنندکه سخنیکه با آنها نسازد هیچ نشاوند و اگر شنیدند باندیشه نسپارند ، و اگر سپاردند و آنرا راست یافتند باز نپذیرند و بفهم و خرد خود ارج نگزارند . این دستوریست که به آنان داده شده است و همگی از روی آن دستور رفتار می کنند . چنین کسانی از فهم وخرد خود وخوی راستی پرستی چه سودی توانند برد ؟!.

بارها کسانی از اینان — از پیشوایان و درس خواندگانشان — نزدمن می آیند و چون می‌نشینند و بنوشته های من خرده می‌گیرند ومن پاسخ هر خرده ای را داده جای بهانه باز نمیگزارم ، این زمان سر برداشته چنین می‌گویند : «ما که از عقیده خود نمیتوانیم دست برداشت . معصوم آن‌چهارده تن بودند و بس ، شما البته بی اشتباه نخواهید بود » . تیره دل درمانده فهم و خرد را کنار نهاده خود را ناگزیر می‌بیند که زورکی هم باشد گمان لغزش بمن برد و اگر خرده گرفت و پاسخی شنید باز بهمان گمان پا فشارد اینست اندازه آلودگی و درماندگی یکدسته انبوهی . هنوز فراموش نشده که هنگامی‌که ما درسالهای نخست پیمان داوری خرد را پیش می‌کشیدیم اینان از نادانی و درماندگی آنرا گناهی از ما میشماردند و زبان بازکرده میگفتند : « میخواهد دین را با خرد درست گرداند ».

اینان از کهنگانند . تازگان در آلودگی کمتر از آنان نیستند . اینان نیز بدرد « جدا سری » گرفتارند و بیخردانه چنین میدانند که هرکسی باید خود بیندیشد وخود فهمد و بنام خود سخنانی دارد وآنها را درهمه‌جا سرمایه خود نمایی‌گرداند ، و اینست چون سخنی را از دیگری شنیدند اگرچه راست یابند نپذیرند و خود را ناگزیر بینند که خرده‌ای برآن گیرند واگر ناگزیر

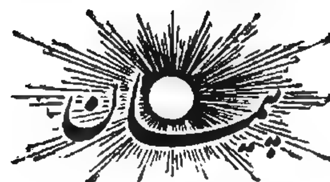
شدندکه آنرا بپذیرند برای آنکه جداسریشان بهم نخورد دستی درآن برند . اینان نیز باین درد ننگین گرفتارند (۱) و ازگفتن بی نیاز است که از خوی راستی پرستی بی‌بهره و از آدمیگری بسیار دورند .

ما همه اینها را میدانیم . چیزیکه هست بیماری هرچه فزونتر باشد باید بدرمان بیشتر کوشید و هیچگاه بنومیدی نگرایید . باید ما نیز هیچگاه نومید نباشیم . چیزیکه هست باید راه کوشش را هم نیک شناسیم . با اینهمه آلودگیها باز پاکدلان فراوانند و در همه جا میباشند و اینست باید در گام نخست بآنان پرداخت و آلودگانرا بهنگام دیگر گزاشت .

ما بهتر میدانیم‌که هرکسیکه با نوشته های پیمان همراهی مینماید براین باشدکه هرسالی باری پنج تن را، از آنانکه به نیکی وپاکدلی میشناسد بخواندن پیمان و آشنا شدن با راستیها بخواند و بنام راستی پژوهی و مردانگی این را بابای خود شمارد و هرآینه دو تن و سه تنی از آنان چنانکه میخواهیم و امید میداریم خواهند درآمد وچه درباره باور ها و چه درباره نیك و بد همراهی خواهند کرد ، و هریکی از ایشان نیز این رفتار را با دیگران کنند . این کوششی استکه هراینه نتیجه بسیار نیکی را درپی خواهد داشت. امروز نیکوکاری و جستن خشنودی خدا جز این نیست .

---

(۱) یکی از بد ترین وزشت ترین بیماریهای امروزه همینست که ما در نوشته های خود بنام های خود خواهی و خود نمایی و گردنکشی و جدا سری یاد می کنیم ، وبیاری خدا امسال یکی از کار های ما نبرد با این بیماری خواهد بود و در گفتارهاییکه خواهیم نوشت معنی هر یکی از این نامهارا با جدایی‌که درمیانه آنهاست روشن خواهیم گردانید . این بیماری بسیار پلید است و این بدتر که بیش ازهمه درس خواندگان بآن گرفتارند و اینان که خود بیمارند دیگران را نیز آلوده و بیمار می‌گردانند و اینست باید هرچه زود تر بچاره آن کوشیم .



سال ششم شماره دوم

اردیبهشت ۱۳۱۹

ورجاوند نامها

همه میدانند که چون شت زردشت برخاسته و مردمان را بآفریدگار یگانه خوانده او را « آهورا مزدا » (هرمزد) نامیده ، و موسی پیغمبری او را « یهوه » خوانده ، و پاکرد اسلام بعربی « الله » نامگزارده ، و ما امروز « خدا » میخوانیم . اینها همه ورجاوند نامهای آفریدگار است . باید همه را بزرگ گرفت وگرامی داشت و پاسدارانه رفتار کرد . باید دانست که بزرگترین نامیست و بزرگتر ازهمه نامهایش گرفت . بدینسان که تا میتوان کمتر برزبان راند ، واگر نیاز افتاده بکلمه‌های « آفریدگار » و «پروردگار جهان » و مانند اینها بس کرد ، و در جاهای ناشاینده و در میان شوخیها و با گفتگو های سبك آن را نیاورد ، و از سوگند بآن چه راست و چه دروغ پرهیز کرد ، و آن را با نامهای دیگری اگر چه نامهای برانگیختگان باشد بیکرشته نکشید ، و بهنگام گفتن هوش داشت و این دانست که چه نام ورجاوند بزرگی برزبان می‌رود .

امروز یکی از زشتیهاست که با این نام پاسداری نمی نمایند . یکدسته پیاپی آن را برزبان می‌رانند و سوگند های راست و دروغ میخورند ، و هستند کسانیکه بی‌آنکه جای سوگند باشد ونیازی بآن افتد سرهرجمله این‌نام را می‌آورند . مثلا اگر بپرسید ، «ازکجا می‌آیی؟» پاسخ دهد ، «والله رفته بودم بازار » ، اگر بپرسید ، « پس رنگت چرا زرد است ؟ » گوید ، « والله دوسه روز است تب‌می‌کنم » . بدینسان سرهر جمله نام آفریدگار را بیهوده یاد کند . این چیزی است که هزاران کسان بآن گرفتارند و کسی هم آن را بد نمی‌شمارد .

یکدسته سوگند های دروغشان بنام آفریدگار است و اگر بخواهند سوگند راستی خورند بنام « حضرتعباس » شان خورند . بارها دیده میشودکه یکی چون سوگند به « خدا » میخورد باور نمیدارند و چنینش می گویند : « اگر راست میگویی بحضرت عباس قسم خور » .

یکدسته روسیاهیشان از این فرونتر است وخدا را جز بجای اهریمن نشناسند و جز کار های زیانمند و اندوه آور را ازو نشمارند و کار های دیگر را از دیگران دانند ، و اینست اگر بیکی از آنان اندوه بزرگی روی دهد و یا زیان سختی رسد آن را از « قضای الهی » شمارد ، ولی اگر فیروزی درکار باشد و سودی برد آن را « از برکت ائمه طاهرین» داند!. اینها چیزهاییست که همه روزه میبینید و میشنوید .

ببینید ایشان نام هیچ پیغمبری یا امامی یا امامزاده یا شیخی را تنها یاد نکنند و تا کلمه‌ها و جمله‌هایی برپس وپیش آنها نیفزایند برزبان نرانند . ولی همیشه نام آفریدگار را تنها برزبان رانند .

هیچگاه از بردن نام آفریدگار تکانی بخود ندهند و پروایی ننمایند . ولی همینکه امام ناپیدا بمیان آید پا خیزند و فروتنی از خود نمایند. اینست نشانهای خدا ناشناسی و بت‌پرستی ایشان .

کنون شما اگر بگویید پیشوایانشان چنین پاسخ دهند : « اینها عقیده عوام است » . باید پرسید آیا این باورها را که بعامیان یاد داده ؟ ! آیا جز شما روسیاهان کسان دیگری آنان را باین گمراهیها و نادانیها رسانیده ؟ اینکه می روید بالای منبر و مردگانی را که هزار سال بیشتر است ازجهان رفته اند زنده نشان میدهید و همه کارهای خدا را از زایانیدن ومیرانیدن و روزی رسانیدن وآمرزیدن ومانند اینها - بدست آنان میسپارید و چنین وامینمایید که همیشه در کارند و در همه جا هستند و همه چیز را میبینند ، و «از ساق عرش باچشمهای خون آلود» بهمه جا مینگرند ، و روز رستا خیز میانجی ایشانند و کلید دوزخ و بهشت در دست آنان باشد - نتیجه این بد آموزیها جز آن باور های ننگین چه تواند بود ؟ ! . . این شمایید که

ازبس گزافه‌ها درباره عباس بن علی- آن جوان پاك سراپا غیرت - سروده و داستانهای دروغ از خشم گرفتن‌ها و کمر زدنهای او گفته اید تا کار را به اینجا رسانیده اید که مردم از خدا نمی‌ترسند و از وی می‌ترسند ، و میوه آن گزافه ها و دروغها جز این روسیاهی نتوانستی بود . عامیان را چه‌گناه است درجاییکه بنیاد کیش‌شان اینهاست ؟! . پس از همه ، آن جلوگیری که شما از عامیان کرده اید کدامست ؟! .

بارها گفته‌ایم اینان‌که پیغمبران و امامان و بستگان آنان را ازجایگاه خودشان بالاتر می‌برند آنها را بزرگ نمیگردانند رویشان سیاه‌که خدای جهان راکوچك می‌گردانند . ببینید عیسی پیغمبر را که درجایگاه خود نگزارده‌اند چه کرده اند ؟! نه اینست که خدا را از خدایی برانداخته و کار های اورا باین داده اند ؟! نه اینست‌که بتی از عیسی ومادرش پدید آورده و مردمان را به پرستش آنها وا داشته اند ؟! . این باور هـای گزافه آمیز که در باره امام علی ابن ابیطالب و بستگان او رواج داده اند آیا نه اینست‌که در دیده‌ها خدا را از ارج انداخته و بدانسان مردم را از شناختن و پرستیدن آن باز داشته اند ؟! .

یکشاعر علی‌اللهی می‌گوید :

گرنگویم من‌خدایت یا امیرالمومنین   پس چه‌گویم من‌ثنایت یاامیرالمومنین

با زبان ساده آنچه را که‌در دل داشته آشکارساخته ، از بس ستایش های‌گزافه آمیز درباره امام علی‌بن ابیطالب شنیده نمی تواند اورا در جایگاه بندگی و آفریدگی ببیند و ناگزیر میشود از خدای آفریدگار چشم پوشیده امام را بجای او گزارد .

بارها کسانی نزد من می‌آیند و بگله پرداخته چنین میگویند : « شما از جایگاه امامان می‌کاهید» میگویم چه می‌کنم‌که ازجایگاه آنان می‌کاهم ؟! ما از امامان بسیار کم گفتگو می‌کنیم و آن در کجاست که از جایگاه آنان کاسته ایم ؟! . در برابر این پرسش فرو مانده وپاسخی نمیتوانند ، زیرا راستی اینست که ما از امامان و از جایگاه آنان کمتر سخن رانده ایم و نیـازی

نداشته ایم سخن رانیم و ما بیش ازهمه بخدا و بکار های او پرداخته ایم. چیزیکه هست همین پرداختن بآفریدگار و گفتگو از بزرگی او بیاناان خوش نمی‌افتد و با باور های ایشان ناسازگار می‌آید . زیرا آنان از روی کیش و شیوه خود باید ستایش امامان را بیشتر از ستایش خدا بشنوند و مثلا ما که بارها مینویسیم «بیاری خدا» از روی شیوه آنان بایستی نویسیم : « از برکت توجه ائمه طاهرین » و خود اینهاست که بآنان ناخوش می افتد ، و چون با زبان دیگری نمی‌توانند گفت ــ روشنتر گویم آشکاره نمی‌توانند گفت که چرا خدا را بدینسان بزرگ میداری ــ اینست رخت دیگری بسخن خود پوشانیده میگویند : « شما از جایگاه امامان می کاهید » ، و از اینجاست که من چون می‌پرسم در کجا از جایگاه امامان کاسته ایم ؟ ! ، از پاسخ فرو می مانند ، و گاهی هم چون فشار می آورم و میگویم : « چرا پاسخ نمیدهید ؟ ! بگویید ، « ببینیم کجا این کار را کرده ایم ؟ ! » ناگزیر میشوند پاسخی گویند ولی باز نمی‌یارند بی‌پرده خواست خود را آشکارگردانند و این بار هم چنین میگویند : « پس اینهمه علماء نفهمیده اند ؟ ! ، پس اینهمه حدیثها دروغست ؟ ! . » .

می گویم : سخن علماء و احادیث در میان نیست ، شما آنچه در دل میدارید آشکار بگویید ، در اینهنگام است که شرمزده وبایك زبان‌کندی بسخن در می‌آیند و پس ازآنکه چیز هایی از اینجا و آنجا میگویند دانسته میشود از اینکه ما تنها نام خدا را می‌بریم دلتنگ اند . ناگزیر میشویم بسخن درازی پردازیم و معنی امامت را روشن گردانیم که امام بمعنی پیشواست و این امامان که شما می‌شمارید هریکی در زمان خود پیشوا بوده اند و مردم را راه برده اند وچون درگذشته اند نزد خدا بمزد وجایگاه خود رسیده‌اند . اینها همه راست است ولی چه پیوستگی دارد که ما امروز نامهای آنان را ببریم ؟ ! این چیزها که شما می‌گوییدآیاجز از آنست‌که آنان را همبازان‌خدا میشمارید ؟ ! . .

برخی از ایشان با این سخنان نیز براه نمی آیند وبا آنکه از پاسخ

در میمانند دست از باور های خود بر نمیدارند . بیچارگان بی آنکه خود در یابند گرفتار بت پرستی گردیده و از خدا بیزار شده اند . این بتازگی رو داده که بایکی چنین گفتگویی کردیم وپاسخی نتوانست واین بار چنین گفت :
« نه ! شما از امامان نیز نام برید و آنان را بزرگ بکنید ، بزرگ کردن اینان بزرگ کردن خداست » . گفتم : شما را نرسد که بما دستور دهید وزهر در انگبین خورانید . مگر توخواهان بزرگی خدایی ؟ ! . اگر هستی پس این دلتنگیت از چیست ؟! مگر ما چنان خامیم که فریب تو را بخوریم ؟!.. اینها را گفته و از پیش خود بیرونش راندم .

یك نکته بزرگتر دیگر اینست که ما خدا را باکارهایش می شناسیم. روشنتر گوییم : نه آنست که ما کسی را دیده و شناخته ایم و می‌گوییم این خداست . بلکه اینست که ما کار هایی را از میرانیدن و زایانیدن وآفریدن و مانند اینها - میشناسیم و کننده آنها را نمی بینیم میگوییم آن‌کننده خدا است . پس‌کسانیکه این کارها را ازامامان بدانند دیگرنتوانند بهستی خدا نیز باور کنند و بهر حال شما این کار ها را از هر که بشمارید او را خدا دانسته اید و این نشدنیست که بگویید امامان این‌کار ها را میکنند وخدایی هم هست . این چیزیست که بسیار کسان از آن ناآگاهند واین نمیدانند که برای چه ما اینهمه پافشاری نموده می گوییم نباید کار های خدا را از هیچ کس دیگری دانست .



اینان بدینسان گرفتارند و یکدسته دیگری بد تر از اینان میباشند ، و آنان کسانیند که از سی و اند سال پیش که در ایران جنبشی در اندیشه ها پیدا شده از دین روگردانیده اند و همیشه کارشان این بوده که دستاویز هایی همچون «حدیث کرکرة بن صرصره» و مانند آن پیدا کنند و بریشخند پردازند وگرد هم آمده بگویند وبخندند وسی‌سال بیشتر بااینحال گذرانیده‌اند ، اینان نیز ازنادانی و بیفرهنگی نام‌پاك آفریدگار را خوار دارند ودر ریشخند

های خود بداستان آفرینش و دیگرکار های خدا نیز زبانمرزای کنند.

پیداست که دروغهای رسوا و پندار های بیپاکه در کیشهاست بهانه بدست اینان داده ، وچون تاکنون از کسی پاسخی نشنیده اند دلیر شده‌اند . هرچه هست آدمی تااین اندازه‌گستاخ نباید بودکه بآفریدگار جهان نیزبیفرهنگی نماید، یك آدمی باداشتن فهم و خرد چرا این نیندیشد که من بی اختیار باینجهان آمده‌ام و بی اختیار هم‌خواهم رفت پس آنکه مرا آورده و خواهد برد کیست ؟ ! . آیا جز از خداست ؟ ! . آیا نادانی نیست که پروای او را نکنم و پاس نامش را ندارم ؟ ! . .

در زمستان ۱۳۱۷ که بتبریز رفتم یکی از اینان بدیدنم آمد وچون نشست و بسخن درآمد چنانکه شیوه اش بود بسخن ریشخند آمیزی برخاست، گفتم سی سالست ترا میشناسم و همیشه سخنت اینهاست . آیا سودی ازاینها برداشته ای‌که دست نمیکشی ؟ ! . گفتم تو اگر سفری کنی ودریك بیابانی ناگهان بباغی رسی و بخواهی یکساعت در آنجا درنك کنی تا اینرا نیندیشی که باغ را که ساخته وبهرچه ساخته دل آسوده نشوی . آیا بجهانی باین‌بزرگی وباین شگفتی وبشصت سال زندگی خود دراین باندازه آن باغ ودرنگ یکساعته ارج نمیگزاری ؟ ! . . دین برکنار وهمه چیز برکنار ، آیا تو خود دراین‌باره اندیشه بکار برده ای ؟ !. آیا بیك نتیجه ای رسیده ای ؟ !. اگر رسیده‌ای بگو ببینم چیست ؟ ! . نه اینست‌که چون بگوشت رسیده که پیروان مادیگری در اروپا بخدا باور نمیدارند ، ازهمین یك سخن بیکبار رشته را پاره‌کرده‌ای و یك عمر را با ریشخند و بیفرهنگی بسرمیبری ؟ !. کسی بردیگران خندد که خود بهتر از ایشان باشد . ترا برعامیان که بر ایشان میخندی چه برتری هست ؟!. اگر آنان بایکرشته پنداز های بیپا دل خود را خوش کرده اند و در پی راستیها نیستند تو نیز چنانی . اگر آنان بدلیل گوش نمیدهند و هرچه میشنوند باندیشه نمیسپارند تو نیز چنانی . چند سال است که مایمان را مینویسیم وداز آفرینش و آفریدگار سخن می رانیم تو هرگز پروا نکرده‌ای

و می‌بینمت همانی که بودی . میپنداری باز هم با اخبار بحارالانوار سرو کار میداری که باخنده و ریشخند پیش آیی و کسی نتواند پاسخت دهد ، ونمیدانی که دینی‌که ما میگوییم استوار ترین بنیاد را برای آن نهاده ایم . شما که جز ریشخند و بیفرهنگی سرمایه ای نمیدارید بمانید. اگر دانشمندان بزرگ اروپا با نوشته های ما درباره دین روبرو گردند وچنان خواهندکه بپذیرند وپاسخی نویسند نخواهند توانست . اگر داستان « کرکرة بن صرصره » و مانند آنها دروغ است آیااین دلیل است که جهان باین آراستگی وشگفتی نیز بی پدید آورنده باشد ؟! . آن برانگیختگان که توبیفرهنگانه ریشخندشان میکنی هریکی تکان دیگری بجهان داده اند و هر یکی در راه رستگاری مردمان بصد رنج وگزند تن در داده اند. آیا باورکردنیست که کسی درراه یك دروغی ازگزند و شکنجه رونگرداند . آن عیسی که دروغگویش میشناسی این را انکارنمیداری که بر سر گفته های خود بخاچ کشیده شده و بارنج دلگداز جان سپرده . یکدروغگو هم بر سر گفته های خود تن بشکنجه سپارد ؟! . آن عیسی را عامیان بخدایی میرسانند و تو به پیغمبریش نیزنمیپذیری . آنان از آنسوی بام افتاده اند و تو از اینسویش می افتی . آنان دربند دلیل نبوده و پیروی از پندار وهوس کرده اند تو نیزهمان راه را پیش‌گرفته ای . بدینسان شرمسار و سر افکنده اش گردانیدم .

از زمینه خود دورنیفتم ، سخن ما ازنامهای آفریدگار وگرامی داشتن آنست . چه این لگام گسیختگان و بیدینان و چه آن گمراهان وبت پرستان باید از همگی جلوگرفت و میدان نادانی و بیفرهنگی بیشتر از این نداد.

امروز هزار ها کتابها هست که چون باز کنید پر از گزافه ها و دروغها ونام پاك خدا را درمیان آنها بس‌خوار خواهید یافت. بلکه بگستاخی های بسیار زشتی از ایرجها و دیگران خواهید برخورد. می باید همه اینها را از میان برداشت .

ماخود تاکنون همیشه خدا را بزرگ داشته ایم و ورجاوند نام اورا

ارجمند شمرده ایم و از این پس در این باره پافشاری بیشتر خواهیم نمود و دوست میداریم که همه کسانیکه با ما همراهند این رفتار را نمایند و این نشانی از پاکدینی باشد .

ما این راه را بخواست پروردگار جهان آغاز کرده ایم واین با یاری و پشتیبانی اوست که توانیم پیش رفت وتوانیم بپایان رساند. می‌باید بکوشیم واینك می کوشیم . ولی تا خواست آفریدگارنباشد بجایی نخواهیم رسید وازاین گرفتاری ها رها نخواهیم گردید . اینست باید همیشه دل بسوی اوداریم وخشنودی او را جوییم و نام پاکش را گرامی شماریم . این کاریست که باید همگی کنیم.

کسانی نیز همیشه گله ازخدا نمایند واین گرفتاریها که گریبانگیر شرقیان شده همه را ازخدا دانند . می‌باید گفت ، ازین گله ها چسودی تواند بود؟!.. خدا بشما فهم وخرد وتوانایی داده و راه زندگی نموده که بکوشید ودربایست های زندگی را آماده گردانید و اینك راهی برای رهایی از آن گرفتاریها باز شده شما اگرراست میگویید خود خواهی ورشك وتنبلی را کنارگزارده دراین راه کوشش همراه وهمگام ما باشید. هرچه هست این گله هاهمه بیهوده است و می‌باید بجلوگیری از آنها نیز برخاست.



کلمه های «ایزد» و«یزدان» درزبان فارسی ازیادگارهای زردشتیگریست بدینسان که چون دین زردشت آلوده گردیده و پرستش مهر وناهید وشهریور ومرداد ومانند اینها جا درآن برای خود باز کرده گویا اینان بوده که ایزد یا یزدان می نامیده اند و باشد که بمعنی دیگری بکار برده اند . هرچه هست اینها نامهای آفریدگار یگانه نیست واکنون نیزنباید آنها را نام اودانست وبلکه باید آنها را دور انداخت و فراموش گردانید. چیز های بسیاری هست که باید از میان بریم و فراموش کنیم و یکی ازآنها اینهاست . کلمه هایی که هزار ها سال نامهای بت هـای پنداری بوده چه سزاست که بآفریدگار یگانه گفته شود ؟! . !

پرواز آدمی و پرواز مرغان

گفتار پایین را درباره مرغان یکی از روزنامه های تهران از روزنامه فرانسه ای « دیمانش الوستره » ترجمه وچاپ کرده وچون گفتار سودمند وشیرینیست که نویسنده آگاهیهای دانشی را با پندارهای شاعرانه بهم آمیخته و از آن یك افسانه پدید آورده اینست آن را در اینجا می‌آوریم و بشیوه نوشتن آن با آنکه با شیوه پیمان نمی‌سازد دست نمیزنیم .

پیمان



این فضای بی‌پایانی که بالای سر ماست و هرقدر در آن جلو برویم هرگز بانتهایش نخواهیم رسید نه تنها در قرن بیستم از لحاظ پرواز درآن مورد توجه نوع بشر قرار گرفته بلکه درتمام ادوار زندگی زمین مورد توجه جانوران بوده است .

همانطور که ما امروزه میخواهیم در این فضای لاجوردی جولان کنیم و آفاق وسیع را بچشم ببینیم دو ملیون و یا سه ملیون سال پیش از اینهم جانوران آرزو داشتندکه خودرا ازتحت سیطره نیروی کشش زمین‌نجات داده و وارد فضای بی‌پایان شده و از هر سو بجولان درآیند و کوه های بزرگ را زیرپای خود ببینند وبدون دشواری از دریاهای پهناور عبورکنند .

وقتی‌که موجودات زمینی خصوصاً خزندگان که بایستی تمام عمر روی زمین خزیده وبرخلاف دوندگان نتوانند مسافات بعید را با سرعت های بسیار طی کنند باین فکر افتادند دانستند که بدون تهیه وسایل کار هیچ کاری از پیش نمیرود و برای اینکه بتوانند در آسمان ها پرواز نمایند بایستی وسیله

پرواز داشته باشند .

برای تهیه وسیلهٔ پرواز نظیرما انسان‌ها متوسل باستفاده از (خلاء) شدند یعنی همانطوری‌که هواپیما های ما براثر خاصیت مخصوص خلاء ومکان خالی از هوا به آسمان میرود و ملخ هوا پیما جز تولید خلاء کار دیگری صورت نمیدهد آنها هم برای خود بال ساختندکه بدان وسیله هوای اطراف را بتموج درآورده و تولید خلاء نمایند .

آنوقت خزنده با قوت بالهای خود از روی زمین برخاست و درهوا بپرواز آمد .

بعضی میگویند که خزندگان برای پرواز کردن بوسیله دیگری هم متوسل شدند و استخوان های بدن را مجوف‌کردند که آن را پر از هوا نموده و بدن خود را سبك‌تر کنند ولی بطوری‌که در سطور آینده خواهد آمد اگر استخوان پرندگان توخالی است نه از آن جهت است که پرنده میخواست بدن خود را بشکل بالون بسازد و آن را پر از هوا نماید بلکه این موضوع علت دیگری دارد .

باری وقتی که خزنده به آسمان پرواز و مقداری بال زده و چند کیلومتر و یا زیادتر راه پیمود خستگی مفرطی باو دست داد و طوری نفس نفس افتادکه ناچار گردید فرود آمده و مدتی استراحت و تجدید قوا بکند .

زیرا همان طوری که ما انسانها پس از دویدن بنفس نفس می‌افتیم وبرای رفع این اشکال باید ریه ما وسعت داشته باشد یعنی از راه تمرین های ورزشی ریه خود را وسیع تر کنیم که هوای محیط را بیشتر در خود جا داده و تولید نفس تنگی ننماید ریه خزنده هم‌که برای این زندگی جدید آفریده نشده و نمیتوانست خستگی‌های ناشی ازپرواز را تحمل نموده و بمقدار زیاد هوا به بدن برساند از پا افتاد .

زیرا حرکت بالهای پرنده جدید مستلزم صرف قوای جسمانی بود و صرف قوای جسمانی هم احتیاج فوق‌العاده به اوکسیژن هوا داشت و هرقدرکه

پرنده برای بال زدن اوکسیژن زیادتری مصرف میکرد ناچار بود که زیادتر تنفس کرده و جبران مافات را بنماید و این سیاله روح بخش را بیش از پیش از هوا اخذ کرده و به یاخته‌ها (سلول های بدن) برساند .

متأسفانه بطوری که گفتیم چون فشار وارده از حرکت بالها خیلی زیاد بوده وریه پرنده هم ظرفیت کمی داشته وبرای ضبط مقدار زیادی از هوا کفایت نمیکرد پرندگان دوچار ناامیدی شدیدی شدند زیرا دیدند که حد اکثرپرواز آنها ازچند کیلومترتجاوز نمینماید وهمین‌که این مسافت را پیمودند نیروی جسمانی آنها طوری به تحلیل میرود که برای جبران مافات اقلاً باید یکشبانه روز استراحت نماید .

در این جا هم یك مرتبه دیگر طرز فکر پرنده خیلی شبیه به طرز فکر انسان میشود یعنی همانطور که هواپیما های بلند پرواز هم هنگام طی مسافات بعید علاوه بربنزین معمولی مقداری بنزین اضافی در انبار های دیگر ریخته و پرواز مینمایندکه در بین راه براثر تمام شدن بنزین دوچار دشواری نشوند پرنده هم به فکر افتاد که علاوه بر ریه معمولی‌که انبار اوکسیژن است انبار دیگری برای خود تهیه نماید که در بین راه براثر خستگی ریه وکمبود اوکسیژن دچار دشواری نشود .

برای حصول این منظور پرنده از استخوان های خود استفاده کرد و مصمم گردیدکه استخوان های گوش خود را خالی کرده وآن را نظیریك ریه دوم مورد استفاده قرار دهد یعنی هوائی که در جوف استخوانهای گوش ذخیره میشود اوکسیژن خود را به یاخته‌ها رسانیده و زهرهای بدن را عیناً نظیر ریه رفع نماید .

این آزمایش در روز های اول نتیجه رضایت بخش داد و پس از این وقتی‌که پرنده به هوا میرفت نظیر روزهای نخست دچار دشواری نمیشد و بنفس تنگی نمیافتاد .

با این وصف بواسطه نیروی بسیاری که براثر حرکت بالهای پرنده

مصرف میگردید این ابداع هم کفایت نمیکرد و باز هم پس از مدتی پرواز پرنده دچار خستگی زیاد میشد و مثلا اگر میخواست از دریای وسیعی عبور نماید وسط راه بواسطه خستگی سرنگون گردیده غرق میشد ،

آن وقت مصمم شدکه این اختراع را تکمیل نماید و برشماره انبارها بیفزاید و متدرجاً تمام استخوان های بدن خود را مجوف کرده و آنها را برای ذخیره اوکسیژن آماده نمود .

از این ببعد زندگی پرنده وارد مراحل جدیدی شد و توانست دریا های وسیع را پیموده و درآفاق تازه جهانگردی نماید و مثلا از آمریکا به آسیا و از آسیا به افریقا و از افریقا به امریکا برود .

ولی پرندگان از حیث تمایلی که برای پرواز داشتند همگی شبیه به هم نبودند .

بعضی از آنها میخواستند مسافات بعید را طی کنند و باین جهت تمام استخوانهای خود را مجوف کرده و بعضی دیگر بخالی کردن یك قسمت از استخوانهای خود اکتفا نمودند و باین جهت است که میبینیم استخوان بعضی از پرندگان بکلی خالی است در صورتی که استخوان بعضی دیگر کم و بیش مغز دارد .



چه کسی بخزنده آموخت که میتواند بوسیله ایجاد بالها از زمین پرواز نماید و برای چه آن کسی که این اختراع را بخزنده آموخت مثلا عین همان را بجانوران کوچك دیگر از قبیل خرگوش و غیره نیاموخت .

آیا پرنده رأساً باین اختراع بزرگ پی برد و در پرواز آموز کار نوع انسان گردید و یا او هم آموزگاری داشت که در نتیجه تحول دوره های متخلف زمین از بین رفت و اثری از او باقی نماند که ما او را بشناسیم ولی احتمال دارد که آموزگار پرندگان حشرات باشند و آنها بودند که بدواً از صورت کرم خارج شده وبهوا پرواز نمودند ولی در این جا باز

پرسش اولی پیش می‌آید که آموزگار حشرات که بود ؟ که این اختراع را به آنها آموخت ؟.

در این جا به یك مبحث بزرگ برمیخوریم که از اسرار عظیم دنیا است یعنی ما هنوز نمیدانیم این نبوغی که در تمام نظامات عالم دیده میشود ناشی از ماده است یا روح ... و بعبارت ساده آیا روح آن را بوجود آورده است یا جسم ؟ ! . زیرا هنوز فرق بین جسم و روح معلوم نشده و نمی‌دانیم که جسم ازکجا شروع و بروح منتهی میشود و روح از کجا شروع و بجسم منتهی میگردد .

چرا ایراد خود را نمینویسند ؟ ! .

این پیشنهاد پیمان که مکرر می نویسد هرکس ایراد دارد بنویسد تدبیر بسیار نافعی بود و کار یکدسته را آسان گردانید. پیش از این آدم چون به مجلسی می رفت و در آنجا بمناسبتی نام پیمان بمیان می‌آمد یکدفعه پنج وشش نفرزبان باعتراض باز می‌کردند وغوغا برمی‌انگیختند و آدم اگر میخواست پاسخ بگوید بایستی با همگی آنها طرف شود، وبایراد های پرت وبیموضوع هریکی پاسخ دهد و قهراً نمیتوانست . بخصوص باطرز مجادله که درمیان ما معمولست و می‌توان گفت زشت ترین طرز گفتگو میباشد واگر میخواست پاسخ نگوید بایستی از مجلس بلند شود و نشیند . اجمالاً عرصه بر هواداران پیمان تنگ شده بود .

لیکن ازوقتی‌که این پیشنهاد درپیمان تکرار میشود اولا یکدسته خواه وناخواه زبان اعتراض بسته اند، ویکدسته‌که درکار زباندرازی اصراری‌ورزند آدم میتواند با یك جمله پاسخ دهد و بگوید (آقاجان چرا این ایراد ها را نمی نویسید ؟ ! .) و با همین جمله زبانها بسته میشود واگر فرضاً یکی سماجت می‌کند از حاشیه و کنار باو اعتراض کرده ساکتش میکنند.

این پیشنهاد یك نفع دیگری هم دارد و آن اینکه بعضی از اعتراض

کنندگان محض از روی غرض اعتراض نمیکنند و در حقیقت شبهاتی در دل خود دارند و اینان حاضرمیشوند که پیشنهاد مهنامه را بپذیرند وایراد خودرا بنویسند و چون باین صدد می آیند ناچار میشوند پیمانرا بدقت خوانند وچون بدقت میخوانند انصاف داده ازایراد صرف نظر میکنند واین زمان طرفداری می نمایند . تاکنون این اتفاق برای دو نفر از آشنایان من افتاده که قضارا اشکال هر دوی ایشان درمورد فلسفه بوده . یکی مدتها وعده میدادکه گفتاری در پاسخ پیمان خواهد نوشت وبالاخره نتوانست وعجب اینجاستکه باز بحقیقت اذعان ننموده چنین گفت : ایرادهای من درست است . ولی این ، طوری مینویسد که آدم نمیتواند پاسخ دهد . لیکن دیگری از روی انصاف اقرار کردهگفت : آب بریشه فلسفه بسته . این ایرادیکه این گرفته پاسخ ندارد . پیشنهاد پیمان ازاینجهت هم نافع است که کسانی را بدقت درنگارشهای آن وامی دارد .

در اینجا یك پرسشی هست و آن اینکه اعتراض کنندگان چنانکه در مجالس نشسته ایراد های بی منطق می گیرند و مغالطه مینمایند می توانند همان ایراد های بی منطق و مغالطه ها را برشته نگارش هم بکشند . پس برای چه نمینویسند ؟! راست است نوشتن زحمت دارد و بسیاری از آنها چندان بیهمتندکه باین اندازه رنج تن درنمی دهند . لیکن همگی اینطورنیستند و ازاین اندازه زحمت روگردان نمیباشند . پس چرا نمینویسند ؟.. من درباره این دقیق شده ام و حقیقت اینست که اینان در حال آنکه سرمایه ای جزاز مغالطه و بیهودهگویی ندارند کاملا مقیدند که شکست نخورند و میتوان گفت که از تمام حظوظات بهمین یکی قانعند و اینست در مباحثه چون خود را مغلوب یابند از شاخی بشاخی پرند وتناقض گویی کنند وبار ها دیده شده که سخنی را که چند دقیقه پیش گفته اند انکار کنند و آنچه را که در مجلس دیگر بزبان آورده اند در این مجلس ضد آنرا مدعی شوند و همیشه سعی کنندکه موافق میل صاحب مجلس سخنی گویند . حقیقت آنست که اینها بامطالب پیمان مخالفتی ندارند و بسیاری هیچ آنرا نمیخوانند ومطالبش را نفهمیده اند .

اینها با شهرت پیمان وبالیش افتادن آن دشمنند و تنها این را میخواهند که دستاویزی پیدا کرده از آن بدگویی کنند و برای این مقصود دربند یك سخن خاصی نیستند واینست در هر جا از راه دیگری ایراد میگیرند . بتازگی از یکی از اینان رفتاری دیده ام که شنیدنیست و آن اینکه روزی در حجره یکی از بازرگانان دیندار از پیمان بدگویی می‌کرد و عنوانش موضوع معجزات و اخبار و این قبیل چیز ها بود ومیگفت اگر ما اینها را انکارکنیم دیگر چه میماند . لیکن چندی پس از آن باز درخانه یکی ازمتجددین مصادف شدم دیدم این دفعه چون گفتگوی پیمان بمیان آمد برعایت خاطر صاحبخانه چنین گفت : (پیمان درقرن بیستم هنوز هم از دین گفتگو میکند) .

خلاصه آنکه اینها بر روی یك ایرادی ایستادگی ندارند وصلاح خود را در ایستادگی نمیدانند واینست میخواهند آزاد باشند وهر زمان رنگ دیگری بسخن خود دهند و درهر جا ایراد دیگری گیرند و بدیهی است که در نوشتن این آزادی را نخواهند داشت وبهمین جهت است که ازآن اجتناب می کنند .

اساساً توقع انصاف از این اشخاص وگفتن اینکه هر ایرادی داری بنویس بیهوده است . نهایت این یك سلاحی در دست هواداران پیمان شده که اقلا در یك مجلس اسکاتشان میکنند اگر چه در مجلس دیگری بازبایراد و بدگویی خواهند برگشت .

یکی از هواخواهان پیمان

پیمان : بر نویسنده سپاس میگزاریم ولی بهتر است اینگونه نوشته ها نویسندگانشان خشنودی دهند که با نام‌آشکار بچاپ رسد تا بیشتر و بهتر کارگرافتد اما درباره بدگویی از پیمان ما هر چه می‌اندیشیم امروز را چنان کاری جز از راه بد نهادی نتواند بود .

پیمان کار خود را کرده و خواست خود را بهمه فهمانیده ودیگرجایی برای بدگویی بازنگزارده ، مگرکسی‌خود بدنهاد وپست باشد وهمان آسوده اش

نگزارده و بدگویی باز دارد . پستی و بدنهادی به پیشانی کسی نوشته نشود بلکه ازاینگونه کار های یك کسی شناخته گردد . کسیکه ازنیکی وپاکی بدش می آید جز نهاد پلید چه انگیزه دیگری تواند داشت؟!

ببینید ، یکسال بیشتر است ما پیاپی مینویسیم هرکه را ایرادی یاپرسشی هست بنویسد و درهمه جا هواداران پیمان همین پاسخ را بایراد گیرندگان میدهند و با اینحال جز از یك نوشته از «حقیقت گو» چیزدیگری نرسیده و خوانندگان میدانند ماچه پاسخهای گشاد وروشن بآن داده ایم.

آیا این دلیل آن نیست که ایراد گیرندگان را سخنی درخورگفتن و نوشتن نبوده ، و تنها از نهاد بد و پست خود که چشم دیدن آنرا نمیدارند بآن ایراد ها وبدگوییها برمیخاسته اند ؟ .. بارها گفته‌ایم یك توده چون‌آلوده بود مردان غیرتمند و پاکدلان غم آن را خورند و همیشه آرزو کنندکه‌یکی برخیزد و رنج بخودهموار گرداند و بچاره آلودگیها کوشد و چون چنین کسی برخاست ارج او را شناسند و بیاریش کوشند و تنها یکمشت پست نهاد بد گوهر مانندکه بدشمنی برخیزند وچون کاری نتوانند تنها بزباندرازی و بدگویی بس کنند .

پیمان همه چیزش برکنار ، امروز صد ها کسان آنرا میخوانند برای آنکه زبان فارسی را یادگیرند و شیوه نوشتن بدانند وآنانکه دشمنی می‌نمایند نیز فارسی را از نوشته های این مهنامه یاد میگیرند . آیا بازجای آنستکه کسانی زبان درازی نمایند ؟ ! . . آیا نمك خوردن ونمکدان شکستن جزدلیل پست نهادیست ؟ ! . .

آگهی

از کتابهای دارنده پیمان کتاب های پایین هست و می توانند خواستاران بافرستادن بهای هریکی آنرا بخواهند یا از کتابفروشی های تبریز و تهران بدست آورند :

۱ـ بخش دوم تاریخ هجده ساله	۲۰ ریال
۲ـ بخش سوم »	۲۰ »
۳ـ بخش چهارم »	۲۰ »
٤ـ بخش دوم شهریاران گمنام	٥ »
٥ـ بخش سوم »	۳/٥ »
٦ـ تاریخ پانصد ساله خوزستان	۷ »
۷ـ قانون دادگری	۳ »
۸ـ بخش دوم آیین	٤ »
۹ـ راه رستگاری	۷ »
۱۰ـ دفتر دوم نامهای شهرها و دیهها	۱/٥ »
۱۱ـ آذری	۳ »
۱۲ـ تاریخچه شیر و خورشید	۱/٥ »

سالهای گذشته پیمان

ازسالهای گذشته پیمان تنها ازسال های چهارم وپنجم دوره هایی بازمانده و هردوری را (بی‌تاریخ) به سی ریال بهر که خواهد و پول فرستد توانیم فرستاد .

از سالهای دیگر نزد ما نمانده است .

سال ششم اردیبهشت ۱۳۱۹ شماره دوم

بهای سالانه ۵۰ ریال

جایگاه اداره : خیابان فرهنگ ـ کوچه سرپاس مختار ـ خانه آقای کسروی

فرهنگ پیمان

-۲-

پیکره	عکس	دادگری	عدالت ، محاکمه
پیکار	جدال، مباحثه	دررفت	خرج
پیوستگی	رابطه	درازا	طول
پیراستن	پاك كردن	دربایست	لازم
پوزیدن	پشیمانی نمودن و آمرزش خواستن	دژآگاه	وحشی ، ناتراشیده
توده	ملت ، جامعه	دژآهنگ	بدخواه درشتخوی
تیره	طایفه	دستاویز	مستند
جستار	مبحث	دغلکار	متقلب
جلوگیر	مانع	دیگرشدن	تغییر یافتن
چندگاهه	موقتی	رادمرد	سخی ، کریم
چیستان	لغز ، معمّا	راستی	حقیقت
خستویدن	اقرار کردن	رهبر	مدیر
خستوش	اقرار	رویه	صورت ، شکل
خستوان	مقر ، معترف	رویه‌کاری	صورتسازی
خرسندی	سعادت ، دلخوشی	زینهار	امان
خودکامه	مستبد	زبان دادن	قول دادن
خواست	مقصود	ژرفا	عمق
خیم	خصلت طبیعی	سامان	نظم
خوی	خلق ، عادت	سکالش	مشاوره
داوری	قضاوت	سزا	جایز